نشریهٔ
دانشکدهٔ ادبیات تبریز

زمستان سال ۱۳۳۵

ادیب طوسی

نمونه‌ای چند از لغت آذری

آثار و نمونهائی راکـه از زبان آذری در دسترس میباشد میتوان بسه دسته تقسیم کرد :

دستهٔ اول اسامی قراء و قصبات و شهرها و امکنهٔ آذربایجان است که ازقدیم باقی مانده و نسبتاً شامل لغات بسیاری از زبان متروك آذری بوده ودر خور دقت و مطالعهٔ بیشتری میباشد .

دستهٔ دوم کلماتی که از زبان آذری ضمن زبان محاورهٔ فعلی مردم آذربایجان بصورت قدیمی خود باقی مانده .

دستهٔ سوم آثار مکتوب این زبان است که درفرهنگها وسفینه‌ها و کتب بصورت لغت یا ترانه یا عبارتی بجا مانده .

نگارنده طی چند سال کوشش و مطالعه آثار فوقرا جمع آوری نموده‌ام که اینك دردسترس خوانندگان میگذارم تا زمینه برای تحقیق ومطالعهٔ خصوصیات زبان آذری فراهم آید و در آینده بتوان با وسائل بیشتری شروع بکار کرد :

الف ـ دسته اول اسامی دهات و شهرها و امکنه :

بامطالعه وتتبعی که شده همچو بنظرمیآیدکه تقریباً صدی هشتاد اسامی امکنه

و قراء وقصبات آذربایجان ایرانی است و غالب این اسامی کلماتی هستند که در طی هزارسال یا بیشتر صورت خودرا حفظ کرده‌اند .

این اسامی را از نظر زبانشناسی میتوان بدو دسته تقسیم کرد :

اول آنهائیکه فرم قدیمی دارند و بظن قوی از بقایای زبان اعصار قدیم مردم این منطقه میباشند و در ضمن آنها کلماتی از عهد ماد و اوستائی یا پهلوی اشکانی وساسانی موجوداست و باید مورد مطالعهٔ دقیق واقع شود .

دوم اسامئی که نسبتاً تازه‌ترند و وضع ظاهر آنها نشان میدهد که از بقایای زبان آذری بعد از اسلام بوده و در این مقاله مورد بحث میباشند .

اگرچه وضع کارایجاب میکرد که فقط بذکر این قسمت اخیر اکتفا کنم ولی از آن نظر که یك فرهنگ کامل از اسامی ایرانی امکنهٔ آذربایجان دردست باشد بهتر دیدم که تمام آنها را دراینجا بترتیب حروف تهجی فراهم آورم و هردسته از اسامی را که معرف لغتی هستند ذیل یك شماره بگنجانم تا در آینده بتوان روی آنها قضاوت کرد ، ضمناً کلماتیرا که بنظر رسید از بقایای آذری بعد از اسلام‌اند با ذکر معنی و علامت (آذ) در مقابل آن مشخص نمودم.

در مقابل اسامی امکنه « ب » بمعنی بخش و « ش » علامت شهرستان است. و غالباً برای فرار از تطویل در مواردیکه چندین محل بیك نام موسوم بوده فقط بذکر دو سه مورد اکتفا شده .

الف

۱ ـ آب :

در جزاول : âbxâra ـ ب وزقان «اهر» âbdâr ـ ب «بستان آباد» âb dârlâr ب قره « آغاج » ـ âbdârlu ـ ب نمین « اردبیل » ـ âb ras ب مرکزی «سراب» ـ âbriz ب «بستان آباد» ـ âb garm ب قره آغاج « مراغه » ـ âbxarad ـ ب مرکزی « اهر » ـ âbabin ـ ب کاغذکنان « هروآباد »

۲ - آباتی = آبادی (؟)

این کلمه فقط در نام دهی از بخش حومهٔ «خوی» بکار رفته وشاید از بقایای آذری لهجهٔ «خوی» باشد

۳ - آباد - غالباً در آخر اسامی بکار رفته :

در asb âbâd- ب «بستان آباد» - oŝnâ âbâd-ب حومهٔ «رضائیه» - berenj âbâd - بحومهٔ «رضائیه» ایضاب‌مرکزی‌سراب bozorg âbâd بحومهٔ «رضائیه» bostân âbâd ب مرکزی «تبریز»

٤ - آتش

در جزء اول : âtaŝ beyg - ب سراسکند «تبریز» âtaŝ xosrow ب ورزقان «اهر» - âtaŝ gâh - بمرکزی«اردبیل» - ایضاًبمرکزی «مشگین شهر»

٥- آج واج - درلغت «هاژ واژ» بمعنی متحیر و گیج آمده‌ودرخراسان نیز هاج واج گویند. فقط در نام یک ده در بخش شاهپور «خوی» âjvâj آمده و ازبقایای «آذری» است .

٦ - آجر

درجزء اول: âjorlu - بمرکزی «مراغه» - âjori - ب شاهین دژ «مراغه»

۷ - آخور = âxur (آذ)

درجزء اول âxurli - ب قره‌ضیاء الدین «خوی»

و آخـر qeŝlâq gol âxur - ب ورزقان «اهر» - golâxur - ب‌سراسکند«تبریز»-ایضاً بورزقان «اهر»

۸ - آخول - âxul - **آخله** در کردی بمعنی گرد آمده و حلقه زده آمده و نیزممکن است صورت‌دیگری از «آخور» باشد (؟)

دهی‌در باسکو«تبریز»بنام âxul-a موجود است و از بقایای «آذری» میباشد .

۹ - آخی - ممکن است با آخیه بمعنی«میخ آخور»ارتباط داشته‌باشد(؟)

درجزء اول: âxijân -بمرکزی «مراغه»-axi jahân-بدهخوارقان «تبریز»

۱۰ - آر- این کلمه ممکن است‌از «آری» و آریا مأخوذ باشد؟

در جزء اول : ârânci - ب گرمی «اردبیل» - ârxâzlu - ب نمین «اردبیل» - âr xaŝân - بحومهٔ «ماکو» - âr mâr - ب گرمی «اردبیل» - ârnâ - ب سلدوز «رضائیه» - âr nisâ - ب حومهٔ «رضائیه»-âryân -ب اشنویهٔ«رضائیه»

۱۱ - آروغ - بادی که از گلو برآید :

چون در حکایت آید بانگ‌ شتر کند
و آروغها زند چو خورد ترب و گندنا
(ابیبی)

در بخش مرکزی «مراغه» دهی بنام ârux موجود است و اگر آروق یا آروك می‌بود هر دو در لغت جغتائی آمده و بترتیب بمعنی «لاغر» و محل درنك اردوی شاهان میباشد

۱۲- آز - âz - این کلمه ممکن است مبدل «آس» بمعنی سنگ آسیا باشد (چنانکه در تبریز «تاس» را «داز» گویند) ویا «آز» بمعنی خواهش و آرزو گرفته شود ؟

در آخر: kan âza - ب نمین «اردبیل»
و در اول : âz qân - ب مرکزی «اهر» - âz nâva sar - ب شاهرود «هروآباد» - âž mâra - ب گرمی «اردبیل»

این لغت از بقایای آذری است .

۱۳ - آزار = âzâr

در âzarnaq - ب گرمی «اردبیل»
در نام فوق این کلمه باتخفیف آمده و در زبان ترکی نیز متداول است و بظن قوی از بقایای «آذری» است

۱٤ - آزاد (آذ)

در âzâd - ب حومهٔ «مهاباد» - âzâdlu - ب گرمی «اردبیل»

۱۵ - آزین (آذ)

در آخر : barâzin - ب هریس «اهر» ایضاً ب کلیبر «اهر»

۱٦ - آسان

در ب مرکزی مراغه دهی بنام âsân موجود است و در زبان فعلی آذربایجان نیز بکار میرود و بظن قوی از بقایای زبان «آذری» است

۱۷ - آسایش (آذ)

در بخش مرکزی مراغه دهی بنام âsâyeš موجود است .

۱۸- آست = پائین؟ (قس آستان)

درجزء اول âst mâl - ب ورزقان «اهر»

آستارا - نام شهرستان و قصبهٔ آن که درکنار دریای خزر واقع است . ممکن است ترکیب این کلمه از «آست» بمعنی فرود و پائین و «دریا» باشد (؟)

۱۹ - آسن = آهن

درجزء اول: âsan garân - ب صومای «رضائیه»

۲۰ - آش (آذ)

درجزء اول : âšestân - ب حومهٔ «اسکو»

۲۱ - آغوش (آذ)

در جزء آخر: âlân bar âxuš -

یکی از دو بخش سراب و نام دهستانی
از آن بخش و نام مرکز آن دهستان.
bar â8uš - ب آلان بر آغوش
qal'a mar â8uš - ب شبستر «تبریز»

۲۲ - **آغل** = آغول : جای
نگاهداری گوسفند (در خراسان âqol
گویند) و از بقایای آذری است.
در: duz âqel ب حومهٔ «ماکو» -
âqel - ب مرکزی «میانه» -
âqol lu - ب شاهپور «خوی»
- dâš âqel - ب حومهٔ «رضائیه»

۲۳ - **آفتاب**
âftâba ب سنجبد «هروآباد» -
âftâxâna - ب شاهپور «خوی»

۲٤ - **آگر** = در کردی «آگر»
بمعنی آتش آمده: xoš âgari - ب
سلوانا «رضائیه»

۲۵- **آل** - (آذ) = سرخ نیمرنگ.
نام جنی که در تولد نوزاد بر مادر
ظاهر میشود(؟) وهنوز این لغت در تبریز
معمول است :
در اول اسامی: âlâgin ب قره‌آغاج
«مراغه» âlmân ب مرکزی «اهر»
âlâ dizga ب نمین «اردبیل» -
âlânbarâquš یکی از دو بخش سراب

۲٦ - **آلو** (آذ)
در âlu - ب مرکزی «اهر» - ایضاً
ب سنجبد «هروآباد» - ایضاً ب قره‌آغاج
«مراغه» - ایضاً ب مرکزی «اردبیل»
âlu cin - ب قره‌آغاج «مراغه»
âlu sân - ب صومای «رضائیه»
âluca luy ب تکاب «مراغه»

۲۷ - **آن** - علامت نسبت و مکان و
جمع - (آذ)
در : ârân ci ب گرمی «اردبیل»
ârxašân - ب حومهٔ «ماکو» -
âryân - ب اشنویه «رضائیه» -
âsan garân - ب صومای «رضائیه»
âvân sar ب ورزقان «اهر» -
âvânlu - ب «خدا آفرین»

۲۸ - **آنه** - آن + ه
gerdâna - ب قره‌آغاج «مراغه»
gerd kašâna ب حومهٔ «مهاباد»

۲۹ - **آو** = آب (آذ)
âv rasi - ب سلوانا «رضائیه»
- âvânlu - ب «خدا آفرین» -
âvân ب ورزقان «اهر» - âvânsar
ب ورزقان «اهر» âvâlân - ب
هوراند «اهر» - âvin - ب ترك «میانه»
bezâvân - ب هریس «اهر»

۳۰ - **آوا** = آباد (آذ)
bahâr âvâ - ب شاهپور «خوی»
beyz âvâ - ب سلدوز «رضائیه»

۳۱ - **آواج** = آواز (آذ)
در جزء اول âvâjiq - ب حومهٔ
«ماکو»

۳۲ - آوار - (آذ)

درجزء اول âvâr sin: ـ ب مرکزی «مشگین شهر» ـ ایضاً ب «خداآفرین» ـ beddâ âvâr ـ ب حومهٔ «خوی»

۳۳ - آور - (از آوردن)

درآخر kakâvar ـ ب کلیبر «اهر»

۳۴ - آهك

در بناب «مراغه» دهی بنام âhaq موجود است.

۳۵ - آهن - (آذ)

در آخر gâvâhan ـ ب «خداآفرین»

۳۶ - آیش = آنچه در یکفصل از محصول بدست میآید - در آخر tork âyeš ـ ب هریس «اهر» ـ baxš âyeš ـ ب «بستان آباد» ـ siq âyeš ـ ب «دهخوارقان»

۳۷ - اُ = مخفف «آن» اشاره

در as o bas ـ باسکو «تبریز»

۳۸ - ابر = بالا و جای مرتفع (آذ)

جزء اول abar qân ـ ب مرکزی «سراب» ـ ایضاً ب مرکزی «مرند» abr bakuh ـ ب مرکزی «اردبیل»

۳۹ - ابریق (آذ)

در ب «خداآفرین» دهی بنام ibriq موجود است ـ ایضاً در ب حومهٔ «اهر»

۴۰ - اخی (رك آخی)

در axyân ـ ب صومای «رضائیه»

۴۱ - ار = er ـ شاید مبدل her بمعنی همیشه باشد (؟)

در اول erdi: ـ ب مرکزی «اردبیل» erand ـ ب پلدشت «ماکو» ـ ersi ـ ب مرکزی «مرند» ـ ایضاً ب جلفا «مرند» ـ ایضاً ب حومهٔ «خوی»

۴۲ - ار ar = کوه (در اوستا hara)

در اول : arbat ـ ب مرکزی «مراغه» ـ ایضاً ب «چهاراویماق» armak ـ ب هوراند «اهر» ـ arlân ـ ب هوراند «اهر» ـ arsin ـ ب مرکزی «هروآباد» ـ arzil ـ ب ورزقان «اهر»

نقاط فوق عموماً کوهستانی است.

۴۳ - ارج = ارز (آذ)

در اول : arjestân ـ ب مرکزی «اردبیل» ـ arjaq ـ ب مرکزی «مشگین شهر»

۴۴ - ارخ - این کلمه در آذربایجان به جوی اطلاق میشود و ممکن است با اهر (رك «اهر») از یك منشاء باشد: keš arxi ـ پلدشت «ماکو»

۴۵ - ارد = مقدس و پاك - نام یکی از سی روز ماه - خشم وغضب - مخفف «آرد» و در کلمات ذیل بمعنی اول آمده : ardabil ـ شهرستان معروف - ardabilaq ـ ب شاهرود «هروآباد» - ardšâ ـ ب حومهٔ «رضائیه» - ardašir ـ ب کلیبر «اهر»

۴۶ - ارز (آذ)

در: arzin - ب کلیبر «اهر» - ایضاً بسلوانا «رضائیه»

۴۷ - ارزن -

در : arzanaq - ب «آلان برآغوش» - arzana - ب مرکزی «مرند»

و «ارزه» مخفف «ارزن»

در arza xorân - ب قره‌آغاج «مراغه»

۴۸ - ارس ars و ارس aras

بمعنی اشك و با کلمه «اسر» از یك منشاء است و مجازاً برچشمه نیزاطلاق میشده (آذ)

ars kanây - بقره‌آغاج «مراغه» و arasbârân شهرستان معروف - aras kanâr دهستان از پلدشت «ماکو» aras - رودخانهٔ معروف سرحدی

۴۹ - ارِش و ارَش - ذراع، طول از آرنج تا سر انگشت

در areštanâb - ب بستان آباد «تبریز» - arašlu بحومه «رضائیه»

۵۰ - ارش = مقدس = ارد

در نام aršaq - ب مرکزی مشگین شهر»

۵۱ - اره = مخفف «اره»(آذ؟)

در: arajân - ب ورزقان «اهر» aralân - ب مرکزی «مرند»

۵۲ - از = شاید مبدل «هست» باشد(؟) و «از» حرف اضافه نیز در آذری گاهی بکار میرفته .

aznow - ب هوراند «اهر» - azmâra ب گرمی «اردبیل» - azâb - پ حومهٔ «خوی»

۵۳ - اس = شایدمبدل‌هست باشد(؟)

در as o bas - ب اسکو «تبریز»

۵۴ - اسب

در asbâbâd - ب «بستان آباد» - asbfrušân - ب مرکزی «سراب» asboqrân - ب مرکزی «سراب» asbeqrâm - ب مرکزی «سراب» asbmarz - ب مرکزی «اردبیل» asbu ب شاهرود «هروآباد» - asbhâ - ب کلیبر «اهر»

۵۵ - اسپ = اسب (آذ)

این کلمه بصورت asf معرب شده :

در asfestân - ب مرکزی «سراب»

۵۶ - اسپست = ینجه (در مشهد سبوس وسبیس گویند)(آذ)

در espestânaj - ب مرکز «مراغه» espest - ب مرکزی تبریز

۵۷ - اسپنج - سپند - (آذ)

در: espanjân - ب اسکو «تبریز»

۵۸ - اسپه = سپاه

در: espahlân - ب اسکو «تبریز»

۵۹ ـ اسپی = سفید (آذ)
در espidara ـ ب سردشت «مهاباد»
ایضاً ب شاهپور «خوی»

۶۰ ـ است ـ استی = هست وهستی
در astlu ـ ب مرکزی «سراب» ـ
astiyâr ـ ب ورزقان « اهر »

۶۱ ـ استان = آستان (آذ)
در astânjin ـ ب کاغذکنان «هروآباد»

۶۲ ـ استان (ستان) ـ علامت مکان
(آذ) در کلمات :
dehestân ـ ب مرکزی «اهر»
âšestân ـ ب حومهٔ «اسکو»
arjestân ـ ب مرکزی « اردبیل »
burestân ـ ب سنجبد «هروآباد»

۶۳ ـ استر ـ (آذ)
در : astarân ـ ب حومهٔ «خوی»
astarqân ـ ب ورزقان « اهر »

۶۴ ـ اسك esk و osk اسب‌چاپار
sar eskand ـ بخشی از تبریز ـ
حومهٔ بخش ـ sareskand ـ ب سراسکند
و دو محل دیگر درهمان بخش ـ
eskandân ـ ب اسکو «تبریز» ـ
osklu « تبریز » ـ ب osku ـ
ب ـ کلیبر « اهر »

۶۵ ـ اسك = اشك (آذ)
در askšahr ـ ب مرکزی «اردبیل»
asgestân ـ ب شاهرود «هروآباد»
askavaq ـ ب کاغذکنان «هروآباد»

۶۶ ـ اسگ (؟)
در esgibaqdâd ـ ب حومهٔ «مهاباد»
esgikand ب «بستان آباد»

۶۷ ـ اسن = (شایدمبدل آسن باشد؟)
در asenjân ـ ب اسکو «تبریز»
ایضاً ب هریس « اهر »

۶۸ ـ اشت = شاید مبدل هشت ؟
در aštjarân ـ ب مرکزی «سراب»

۶۹ ـ اشت = شاید مبدل هشت مصدر
مرخم «هشتن» بوده ؟
merešt ـ ب سنجبد «هروآباد»

۷۰ ـ اِشك (؟)
در eška daraq ـ ب «بستان آباد»

۷۱ ـ اُشنا = (آشنا؟)
در ošnââbâd ـ ب حومهٔ «رضائیه» ـ
ošnaviyya یکی از بخشهای
شهرستان رضائیه ـ

۷۲ ـ اف ـ شاید مبدل هفت؟
در afca ـ ب گرمی « اردبیل » ـ
afsurân ـ ب گرمی « اردبیل »
afšâr ـ ب سنجبد « هروآباد » ـ
ایضاً ب جلفا « مرند » ایضاً ـ ب
شاهرود « هروآباد »

۷۳ ـ افشرد ـ
afšord ـ ب ورزقان «اهر»

۷۴ ـ اق = مبدل (ك ماقبل مفتوح)
علامت نسبت .

benaq - ب مرکزی «اهر» - askavaq - ب کاغذ کنان «هروآباد» ešmaq - ب سراسکند «تبریز»

۷۵ - اَل (؟)

در aland ب حومهٔ «خوی» alqanâb ب گرمی «اردبیل» - alarda - ب مرکزی «مشگین‌شهر» alvandi - ب «بستان آباد» -

۷۶ - اَلَنج = النگ و آلنج = دیوار قلعه و امثال آن که برای محافظت خودسازند (برهان)

در alanjâreq - ب ترکمان «میانه» alanjeq - ب - مرکزی «مرند» - ایضاً ب عجب شیر «مراغه»

۷۷ - اَلو = آلاو - شعله آتش alowjenni - ب حومه «ماکو» alowkandi ب مرکزی «مراغه» aloviq - ب ورزقان «اهر» - ایضاً ب کلیبر «اهر»

۷۸ - اَم (؟)

amand - ب «بستان آباد» - amnâb ب مرکزی «مرند» ammandi - ب «بستان آباد»

۷۹ - اِم (؟)

tahârem جمع تهریم؟ - ب شاهرود «هروآباد» - korâyem از دهستان بخش مرکزی «اردبیل» - ده مرکز آن بخش kâmem - ب حومهٔ «مهاباد»

gerdemxana - ب حومهٔ «مهاباد»

۸۰ - امرود = گلابی (آذ)

در تبریز این کلمه متداول است و «ارموت» نیز گویند.

در amrud aqâji - ب حومهٔ «رضائیه»

۸۱ - امسته (؟)

در amestalân - شبستر «تبریز»

۸۲ - ان (هم؟)

anbâq ب مرکزی «اهر» - ایضاً در همان بخش - ایضاً در همان بخش - ایضاً درهمان بخش - anbi ب سلواتا «رضائیه» anviq - ب ورزقان «اهر» - anhar ب حومهٔ «رضائیه»

گل «انبوی» شد لاله ایدر مگر
امن بوی شد باد و آتش بخار
(فرهنگ اسدی)

۸۳ - اِن = این «نسبت»

sâyenjeq - ب مرکزی «مراغه» - benâyen ب مرکزی «مراغه» - qârenjân - ب حومه «خوی»

۸۴ - ان (نفی) - درکلمهٔ انائین در تبریز معمول است

anâmeq (ان - آمیغ) ب مرکزی «مرند» - anâviz - ب مرکزی «هروآباد»

۸۵ - انبار -

anbâr - ب بوکان «مهاباد» - ایضاً

ب-سیه‌چشمه «ماکو» xazina anbâr
ب میاندوآب «مراغه» anbârdân
ب «بستان آباد» - ایضاً ب قره‌آغاج
«مراغه» anbârmâr - ب سیه‌چشمه ماکو

۸۶ - انباستك - انباشته (آذ) :
anbâstaq - ب هوراند «اهر»

۸۷ - اِنج (؟)
bârenj - ب بستان آباد bâsmenj
ب «بستان آباد» zârenji - ب
مرکزی «مراغه»

۸۹ - انجیر (آذ)
در anjirlu - ب گرمی «اردبیل»

۹۰ - اَند = کم و کوچك
در andâb - ب مرکزی «اهر» -
andabil - ب مرکزی «هروآباد»
ایضاً ب مرکزی «مرند» - andrud
ب - کاغذکنان «هروآباد» andizaq
ب مرکزی «مشگین‌شهر» - andiza
ب حومهٔ «مهاباد» - andis - ب
هریس «اهر»

۹۱ - اند - علامت مکان در آخر
کلمات :
erand - ب بلدشت «ماکو» marand
ب «تبریز» sahand - کوهی نزدیك
«تبریز» - bejand - ب مرکزی
«سراب» - aland - ب حومهٔ
«خوی» - marand - شهرستان معروف

barzand - گرمی «اردبیل»

۹۲ - اندر (آذ)
dašt andar tabárem - شاهرود
«هرو آباد» - andarâb - ب
مرکزی «سراب» - ایضا ب مرکزی
«اردبیل»

۹۳ - اَنَر = انار (آذ)
در anarjân - ب «بستان آباد» -
ایضا ب «اسکو»

۹٤ - انز (؟)
در anzân - ب مرکزی «مشگین‌شهر»
(خیاو) - anzâb - ب مرکزی «اردبیل»
anzâl - ب حومهٔ «مهاباد»

۹۵ - انگ - (؟)
در angemân - ب حومهٔ «رضائیه» -
angut - ب گرمی «اردبیل» - angurd
ب تکاب «مراغه» angana - ب «رضائیه»

۹٦ - انگُشت
در angoštejân - ب «شبستر»

۹۷ - انگیز (آذ)
در angiz - ب مرکزی «سراب»

۹۸ - انّه - مخفف «آنه»
در angana - ب «رضائیه»

۹۹ - اوْ = مخفف «آو»
در ask avaq - کاغذکنان «هروآباد»

۱۰۰ - او = آو
در کلمات : kalow - ب «ورزقان»

« اهر » - ایضا ب مرکزی «خیاو»
در جزء دوم bejowšin - بورزقان
«اهر» - beowstân بهریس «اهر»
bedowli - ب حومهٔ « ماکو » -
donowlu ب گرمی «اردبیل»

۱۰۱ - اوار (؟)
kojovâr - ب اسکو «تبریز»

۱۰۲ - اوج (؟)
ujân - ب «بستان آباد» - ujur
ب مرکزی « اردبیل » - ujqâz - ب
مرکزی « اردبیل » - ایضا ب سنجبد
« هروآباد »

۱۰۳ - اُورنگ (؟)
urang - ب نمین « اردبیل » -
urajeq ب - ترکمان « میانه »

۱۰۴ - اوس - علامت مکان (؟)
در gâmus - ب سلدوز «رضائیه»
balus - ب مرکزی مشگین‌شهر (خیاو)
leylus - ب شاهپور « خوی »

۱۰۵ - اَهر = ارخ = جوی (؟)
ahrâb نام محله‌ای در تبریز - ahraq
ب ترك «میانه» ahar (در کتب اسلامی
ahr آمده) - قصبه و مرکز «ارسباران»

۱۰۶ - ای = این (؟)
در ivaraq - ب ترکمان « میانه »
ivariq ب مرکزی «اردبیل»

۱۰۷ - ایران
irânaq - ب «بستان آباد»

۱۰۸ - ایاز = ایاس = هوای صاف
(شاید ترکی باشد)
در ayâz - ب سراسکند «تبریز»

۱۰۹ - ایزه = علامت تصغیر (؟)
yorqânluy jeniza ب حومه «رضائیه»

۱۱۰ - ایس = ایست = توقف و
سکون (؟)
benis - ب شبستر «تبریز» - gâvis
ب حومهٔ « مهاباد » - kâ is - ب
« مهاباد »

۱۱۱ - ایش (؟)
deriš - ب شاهپور « خوی » -
qormiš - ب بوکان «مهاباد»

۱۱۲ - ایق = مبدل «ایك» علامت نسبت
sobriq - ب کلیبر «اهر» âvâjiq
ب حومهٔ « ماکو »

۱۱۳ - ایك - علامت نسبت:
qormik - ب صومای « رضائیه »
serik - ب قره آغاج «مراغه» bebik
ب شاهپور « خوی » - ایضا صومای
«رضائیه» - gardik - ب حومهٔ «خوی»
gâfik - شاهپور « خوی »

۱۱۴ - ایم = شاید علامت نسبت و
مکان باشد؛ (قس in)
karim - شاهرود « هروآباد »
yârimqaya - ب حومهٔ « خوی »
xâja im - ب مرکزی « اردبیل » -

۱۱۵ــ **ایم** = اشاره بنزدیك (آذ)
imšija ــ ب مرکزی «اردبیل» ــ imše
ب قره آغاج «مراغه»

۱۱۶ ــ **این** = علامت نسبت و مکان
در جزء آخر : âbâbin ــ کاغذکنان
« هروآباد » ــ âvin ب ترك «میانه»
namin ــ بخشی از « اردبیل »

۱۱۷ ــ **این** = اشارهٔ نزدیك
در inja ــ شاهین دژ «مراغه» ــ ایضا
inje bâš kahriz «مراغه» ب مرکزی
ب حومهٔ «ماکو» ــ inje pâyin ــ ب
سرچشمه «ماکو» ــ inca ــ مرکزی اردبیل
ایضا ــ بلدشت «ماکو»

۱۱۸ــ **ایو** = یك (در پهلو ایوك)
در کلمات : ivand ــ ب مرکزی
« مرند » ــ ivaq ــ ب مرکزی
« سراب »

ب

۱۱۹ــ **به به** (بچه کوچك؟)
در زبان امروزهٔ تبریز baba8 = مردمك
چشم را گویند: babajik ــ ب سیه
چشمه «ماکو»

۱۲۰ ــ **بابا**(آذ)
در bâbâbâqi ــ ب ورزقان «اهر»
bâbâjân ــ ب مرکزی « اهر » ــ
bâbârud ــ ب حومهٔ « رضائیه » ــ
bâbâškandi ب گرمی «اردبیل»
bâbâkalak ــ ب مرکزی «مراغه»
bâbâgorgor ــ ب سراسکند «سراب»
bâbâgaya ــ ب حومهٔ « رضائیه »

۱۲۱ ــ **بابك** = امین و استوار ــ
مصغر «باب» در مورد تعظیم
bâbakân ــ ب حومهٔ «خوی»

۱۲۲ ــ **بابونه** ــ (آذ) ــ گیاهی
است که آنرا اقحوان گویند
bâbuna ــ ب قره آغاج « مراغه »

۱۲۳ **باج** (آذ) ــ آنچه پادشاهان
از زیردستان گیرند ــ زمزمه موبدان
در وقت شستن و خوردن و عبادت
که آنرا «باژ» نیز گویند :
در bâjvand ــ ب حومهٔ « مهاباد »
bâbâbâj ب ورزقان «اهر»

۱۲٤ ــ **باجه** = بازه ــ سوراخ =
روزنهٔ بزرك (آذ) ــ این کلمه اکنون در
زبان ترکی معمول است
dâm da bâja ــ ب گرمی «اردبیل»

۱۳۵ ــ **باد** (آذ)
در bâdxarid ــ ب تکاب «مراغه»
bâdeki ب قره ضیاءالدین « خوی »
bâdlu ــ ایضا ب حومهٔ « رضائیه » ــ
ب کاغذکنان « هروآباد »

۱۲۶ ــ **بادام** (آذ)
در bâdâm ــ ب حومهٔ « مهاباد »

bâdâmlu مرکزی «مراغه» -
bâdâmyâr - ب دهخوارقان «تبریز»

۱۲۷ - بار (آذ)

در bârâcuq - حومهٔ «رضائیه»
bârjuq ب قره آغاج «مراغه»
bârzil - ب مرکزی «مشگین شهر»
(خیاو) bâr bun - ب حومهٔ «رضائیه»
bârâz - ب حومهٔ رضائیه - bâri
ب عجب‌شیر «مراغه»

۱۲۸ - باران (آذ)

در bârân duz - ب حومهٔ «رضائیه»
bârânduzcây ب حومهٔ «رضائیه»
bârânlu - ب اسکو «تبریز» -
bârâni ajam - ب نقده «رضائیه»
bârânikord ب «سلدوز رضائیه»

۱۲۹ - باروج - معرب باروگ
= حصار و باره‌شهر:

در bâruj - ب مرکزی «مرند»
bâruj ب حومهٔ «رضائیه»

۱۳۰ - باروگ (آذ)

hasanbâru8 - ب مرکزی «اردبیل»
bâru8 ب مرکزی «اردبیل» - ایضا
ب مرکزی «مراغه» ایضا ب آلان‌بر
آغوش âqkand bâru8 - ب مرکزی
«مراغه»

۱۳۱ - باز = مرغ شکاری (آذ)

siyâh bâz - ب حومهٔ «خوی»
xân bâz ب مرکزی خیاو (مشگین شهر)

۱۳۲ - بازَرگان - (آذ)

bâzargân - ب حومهٔ ماکو - ایضا
ب حومهٔ «مهاباد»

۱۳۳ - باش = امر و اسم مصدر از
فعل «بودن» (آذ): dur bâš - ب تکاب
«مراغه»

۱۳٤ - باغ (آذ)

bâq - ب شاهین‌دژ «مراغه»
bâq bunân - ب کاغذکنان «هروآباد»
bâq dara - ب حومه «خوی»
bâbâbâqi - ب ورزقان «اهر»

۱۳۵ - بافت (آذ)

در bâftân - ب مرکزی «سراب»

۱۳۶ - بال - از بالیدن (آذ)

bâleškandi - ب مرکزی «میانه»

۱۳۷ - بال = عسل (؟) خوشدلی:

bâlestân - ب مرکزی «سراب» -
ایضا حومهٔ «رضائیه» - bâlsin - ب
ترکمان «میانه» - bâlkân - ب شاهپور
«خوی»

۱۳۸ - بالا - (آذ)

bâlâ - «خوی» ب حومهٔ bâlâ bân
bâlâšurgol - «اهر» ب کلیبر samg
ب - گرمی «اردبیل» - bâlânuš -
ب حومهٔ «رضائیه»

۱۳۹ - بالان = تله ودام (آذ) -
دهلیز خانه

bâlân ـ ب کلیبر «اهر»

۱۴۰ ـ **بالو** = برادر، و اگر مخفف «بالوده» باشد بمعنی نمو کردن و بالیدن است در bâlu ب حومهٔ «رضائیه» - bâluja ب کلیبر «اهر» ـ bâlulân ب ـ سلوانا «رضائیه»

۱۴۱ ـ **بام** = بام (آذ)

در کلمات : bâlâbân ـ ب حومهٔ «خوی» ـ bâni ب صومای «رضائیه»

۱۴۲ـ **بان** = علامت محافظت:

dida bân ـ ب «مرکزی» sag bân ـ ب مرکزی «مرند»

بان = بام (آذ)

bâlâbân ـ ب حومهٔ «خوی» bâni ـ ب صومای «رضائیه» kohanbân ب ترک «میانه»

۱۴۳ ـ **باو** = شیوه و روش (آذ)

در bâvâ ـ ب سردشت «مهاباد» ـ bâvân ـ ب صومای «رضائیه» ـ ایضا ب سلوانا «رضائیه» bâvil ـ ب اسکو «تبریز»

۱۴۴ ـ **بُت** (آذ)

cahâr bot ـ ب اشنویه «رضائیه»

۱۴۵ ـ **بَت** = آهار جولاهگان ـ مرغابی (؟)

در آخر : arbat ـ ب مرکزی «مراغه» ایضا ب «چهاراویماق» ـ ایضا ب «اسکو» arbatân ـ ب هریس «اهر» ـ ایضا ب مرکزی «مرند»

۱۴۶ ـ **بِج** = بُز (آذ)

bejâmir ـ ب گرمی «اردبیل» ـ bejaq ـ ب مرکزی «مشگین‌شهر» bejand ـ ب مرکزی «سراب» ـ bejavân ـ ب ترکمان «میانه» bejowšin ـ ب ورزقان «اهر»

۱۴۷ ـ **بِجار** = بجُال = زغال بر افروخته (آذ) ku bejâr ـ ب سلوانا «رضائیه»

۱۴۸ ـ **بچه** (آذ)

در زبان ترکی جوجه خروس را beca نامند :

bacajik ـ ب صومای «رضائیه»

۱۴۹ ـ **بخت** ـ بختیار (آذ)

در baxtyârân ـ ب حومهٔ «خوی» qešlâqbaxtyâr ـ ب مرکزی «مراغه»

۱۵۰ ـ **بخش** (آذ)

در baxš âyeš ـ ب «بستان‌آباد» baxšekand ـ ب مرکزی «مرند» baxšikand ـ ب شاهپور «خوی» cahâr baxš ـ ب حومهٔ «رضائیه»

۱۵۱ ـ **بِد** = بید (آذ)

beddâ âvâr ـ ب حومهٔ «خوی» bed kâr سلوانا «رضائیه» ـ bedowstân ـ ب هریس «اهر» bedowli ب حومهٔ «ماکو»

۱۵۲ ـ **بد** = ضدخوب ـ لتهٔ نیم سوخته برای آتشگیره : sanjabad ـ

بخشی از هروآباد ـ نام مرکزی آن بخش ـ sanjabadla ـ ب مرکزی « هروآباد »

۱۵۳ ـ بُر = پر ـ در خراسان نیز معمول است (آذ)

borbor ـ ب حومهٔ « رضائیه » ـ borân ـ ب مرکزی « اردبیل » ـ torkân bor ـ ب « بستان آباد » šeyx borân ـ ب هوراند « اهر »

۱۵٤ ـ بُر = بر = جزء = تکه (آذ)

hejâr borân ـ ب اسکو « تبریز »

۱۵۵ ـ بَر = میوه و ثمر (آذ)

barvânân ـ ترکمان «میانه» ـ barbarân ـ ب حومهٔ « رضائیه » ـ barân ـ سردشت «مهاباد»

۱۵٦ ـ بَر = کنار و بالا ـ حرف اضافه

bar asb ـ ب سلوانا « رضائیه » ـ bar âquš ـ ب آلان برآغوش « سراب » bar âzin ـ ب هریس « اهر » ـ bar asbi ـ ب صومای «رضائیه» barmeš ـ ب مرکز «اهر»

۱۵۷ ـ بَر = اسم فاعل از فعل «بردن» (آذ)

در barbarân ـ ب حومهٔ «رضائیه» barandaq ـ ب شاهرود «هروآباد» jolbar ـ ب حومهٔ « رضائیه » šalabarân ـ ب مرکزی « اهر »

بر = بمعنی «در» نیز آمده :

yengeja bar vânân ـ ب ترکان « میانه »

۱۵۸ ـ بِر (؟)

berduk ـ ب صومای « رضائیه » ـ beranjeq ـ ب مرکزی میانه

۱۵۹ ـ بَرا = مخفف « برای » (آذ)

barâzi ـ ب شاهپور « خوی » ـ barâzin ب هریس «اهر» ـ ایضا ب کلیبر «اهر» ـ berâdust ـ صومای « رضائیه »

۱٦۰ ـ بِراز = از «برازیدن» (آذ)

berâzân ـ ب سلوانا « رضائیه »

۱٦۱ ـ برج ـ عربی است ولی از « با رگ » فارسی گرفته شده:

borj ـ ب قره آغاج «مراغه» ـ borjlu ب مرکزی «اردبیل» ـ ایضا ب هوراند «اهر» ـ cahârborj ـ ب میاندوآب « مراغه »

۱٦۲ ـ بَرد = سنگ (آذ)

bardiyân ـ ب صومای «رضائیه» gerd bardân ـ ب حومهٔ «رضائیه»

۱٦۳ ـ بَرده = بنده واسیر (آذ)

ب ـ حومهٔ « خوی » ـ ایضا ب صومای « رضائیه » bardazi ـ ب صومای « رضائیه » ـ bardasur ـ ب سلوانا

« رضائیه » – bardagiš – ب حومهٔ
« رضائیه »

۱۶۴ – بَرز (آذ) – کشت و زراعت
ماله بنایان – زیبائی و بلند بالائی –
مطلق بلندی –

barzaq – ب ترك « میانه » –
barzegar – ب « خداآفرین » –
barzaliq – ترکمان « میانه »
barzand – ب گرمی « اردبیل »
barzandiq – ب کلیبر « اهر »

۱۶۵ – بِرِش = برنج . (آذ)
در زبان فعلی تبریز pariš بنوعی
از گندم اطلاق میشود که شبیه به
برنج است و برنج را نیز در کلمات مرکب
« بریش » گویند

beriš xorân – ب شاهپور « خوی »

۱۶۶ – برگ – (آذ)

cehra barg – ب مرکزی « اردبیل »

۱۶۷ – بِرنج

berenj âbâd – ب حومهٔ « رضائیه »
berenja – ایضا ب مرکزی « سراب »
– ب تکاب « مراغه »

۱۶۸ – بُرنه = برنا (آذ)

borna del – ب کلیبر « اهر »

۱۶۹ – برون (آذ)

brundeh – ب کاغذکنان « هروآباد »

۱۷۰ – بَره = بره (آذ)

barajug – ب حومهٔ « خوی »

بَره

barra deh – ب سراسکند « تبریز »

۱۷۱ – بریس ازفعل رسیدن (آذ)

beris – ب نمین « اردبیل »

۱۷۲ – بُز (آذ)

bozguš – ب حومهٔ « خوی » – bozlu
– ب حومهٔ « رضائیه » bozmutâbâd
ب حومهٔ « رضائیه » bozva – ب حومهٔ
« رضائیه » bozilân – ب هوراند « اهر »

بِز – بُز

bezâvân – ب هریس « اهر » –
bezbezân – ب شاهپور « خوی » –
bezanadeh – ب حومهٔ « خوی »

۱۷۳ – بَز = چربی ، دنبه – رسم
و آئین – زمین و پشته بلند – تیغ کوه

bazmahin – ب « ترکمان میانه »

۱۷۴ – بُزرك (آذ)

bozorgâbâd – ب حومهٔ « رضائیه »
jambozorq – ب مرکزی « مرند »
jowqânbozorg – ب « بستان آباد »

۱۷۵ – بُس: « سیخ کباب » و مخفف
« بوس » – بفتح : بسیار و کافی (آذ)
در asobas – ب اسکو « تبریز » –
bosin – ب مرکزی « اردبیل »

۱۷۶ – بَست (ازمحل « بستی ») –
گلزار – سد و بند – قسمت آبی که

برزیگران میان خود کرده باشند (آذ)
bastakâbâd - بصومای «رضائیه»
yâqbastalu - ب مرکزی «اهر»

۱۷۷ - بَستام
bastâm - ب حومهٔ «مهاباد» - ایضا ب قره ضیاءالدین «خوی»

۱۷۸ - بُستان (آذ)
bostân âdâd - بخشی از تبریز - دهستان «بستان‌آباد»

۱۷۹ - بستر (؟)
šabestar - بخشی از شهرستان «تبریز» - قصبهٔ مرکزی آن

۱۸۰ - بَش = سهم - بند جلو آب و غیره و باین معنی اخیر در خراسان نیز معمول است - زراعتی که با آب باران حاصل شود (آذ)
bašâb - خداآفرین - bašir (بش + بر؟) - ب ورزقان «اهر»

۱۸۱ - بَغ = کبک نر - زمین کنده و گود (آذ)
baqtuli - ب شاهین دژ «مراغه»
baqur ب صومای «رضائیه» - baqukandi - ب حومهٔ «خوی»

۱۸۲ - بفر = برف
bafrâjerd - ب مرکزی «هروآباد» bafrevân - ب حومهٔ «مهاباد»

۱۸۳ - بِل = بیل (آذ)
این کلمه در تبریز معمول است
belân - ب هوراند «اهر» - ایضا ب هوراند «اهر» - belluz - ب شاهین دژ «مراغه» - šâhbel ow ب گرمی «اردبیل» - jâbellu - ب نمین «اردبیل»
beluz - ب شاهین‌دژ «مراغه»

۱۸۴ - بَل = دره - پاشنه‌پا (آذ)
balâspin - ب مرکزی «سراب» - balajuk - ب حومهٔ «خوی» - balus - ب مرکزی «مشگین‌شهر» - balasur - دردو محل ازحومهٔ «خوی» - بیشتر نقاط فوق‌الذکر کوهستانی است

۱۸۵ - بُل = زیاد و پر (آذ)
bolqazân - ب «شاهپور» bolqân ب قره‌آغاج «مراغه»

۱۸۶ - بُلفَه = شاید مخفف بلکفد (بضم اول و فتح سوم) بمعنی رشوت و پاره باشد (؟)
bolfateymur - ب ترکمان «میانه»

۱۸۷ - بِن = بن و بیخ (آذ)
benâb = ب حومهٔ «مراغه»
benâju - ب بناب «مراغه» - benâku - ب قره‌آغاج «مراغه» - benâ vila - ب - سردشت «مهاباد» - ایضا درهمان بخش - benâyen - ب مرکزی «مراغه»
benis - ب شبستر «تبریز» - benaq ب مرکزی «اهر» - benmâr - ب مرکزی

«اردبیل» ـ benmârân ـ ب سنجبد «هروآباد»

۱۸۸ ـ **بند** (آذ)

band ـ ب حومهٔ «رضائیه» ـ bandâi ـ ب حومهٔ «رضائیه» ـ bandara ـ ب حومهٔ «مهاباد» ـ bandali ـ ب سیه چشمه «ماکو» ـ juband ـ ب مرکزی «اهر» ـ sarband ـ ب نمین «اردبیل»

۱۸۹ ـ **بنفشه** (آذ)

benafša daraq ـ ب مرکزی «اردبیل» ـ ایضا ب «بستان آباد» ایضا ب قره آغاج «مراغه»

۱۹۰ ـ **بَنگ** = حشیش (آذ)

bangin ـ ب مرکزی «مرند» tu banq ـ ب مرکزی «مشگین شهر»

۱۹۱ ـ **بُنَه** = اسباب و رخت خانه ـ املاك ـ خانه و مکان ـ بیخ و بنیاد (آذ)

bona ـ ب گرمی «اردبیل» ـ bonaxalxâl ـ ب سنجبد «هروآباد» ـ bona xur ـ ب نمین «اردبیل» ـ bonadiq ـ ب کلیبر «اهر» ـ bona kâqi ـ ب کلیبر «اهر» ـ bonakohl ـ ب بستان آباد bonalar ب مرکزی خیاو «مشگین شهر»

۱۹۲ ـ **بُنیاد** (آذ)

bonyâdâbâd ـ ب قره آغاج «مراغه» bonyâdkandi ب قره آغاج «مراغه»

۱۹۳ ـ **بور** = رنگ خاکستری و کبود مایل بسرخی ـ تندر ـ بمعنی «بیا» و «بیار» نیز هست (آذ)

burâšân ـ ب حومهٔ «رضائیه» ـ tapa bur ب ـ تکاب «مراغه»

۱۹٤ ـ **بور** = بود ؛ تندرو (آذ)

burestân ـ ب سنجبد «هروآباد» burâšân ـ ب حومهٔ «رضائیه» ـ burgehem ـ ب شاهرود «هروآباد» burimolk ـ ب ورزقان «اهر»

۱۹۵ ـ **بوك** = بیوك = عروس (آذ)

bokân ـ بخشی از مهاباد ـ قصبهٔ مرکزی آن بخش buket ـ ب عجب شیر «مراغه»

۱۹٦ ـ **بون** = زهدان بچه ـ روده گوسفند و گاو و امثال آن که پاك نشده باشد ـ بن و نهایت (آذ)

در bârbun ـ ب حومهٔ «رضائیه» bâqbunân ب کاغذکنان «هروآباد»

۱۹۷ ـ **بُوَه** (؟)

harbova ـ ب صومای «رضائیه»

۱۹۸ ـ **بوی** ـ بهره و نصیب ـ خوی و طبیعت ـ محبت و آرزو خواهش و طمع (آذ)

buydašt ـ ب حومهٔ «رضائیه» ـ buyduz ـ ب «خدا آفرین»

qara buya - ب سیه‌چشمه «ماکو»

۱۹۹ - بِه (آذ)

behi «خدا آفرین» ب -behruz
behiâbâd -«مهاباد» ب بوکان
ب حومهٔ «مهاباد» - behik - ب
شاهپور «خوی» - ایضا ب صومای
رضائیه - behnaq - ب مرکزی
«مراغه»

۲۰۰ - بهار (آذ)

bahâr âvâ - شاهپور «خوی»

۲۰۱ - بَهان = مهان (؟) منسوب
به «به» jân bahân -ب «بستان آباد»

۲۰۲ - بهرام = فرشتهٔ روز بیستم
از هر ماه شمسی و نام آن روز -
ستارهٔ مریخ:
bahrâm - ب مرکزی «مرند» -
bahrâmân - ایضا ب حومهٔ «مهاباد» -
ب مرکزی «سراب»

۲۰۳ - بهمن = راست گفتار و
بسیاردان - ابر بارنده - نام فرشته‌ایست
که‌موکل روز دوم از هرماه‌شمسی‌است
و نام آن روز:
bahmanâbâd - ب کاغذ کنان
«هروآباد» - ایضا ب آلان براغوش
«سراب»

۲۰۴ - بی‌بی (آذ)

bibikandi - ب میاندوآب «مراغه»
bibiyânlu ب آستارا «اردبیل»

۲۰۵ - بیج = بیز از «بیختن»

bijamir ب مرکزی «اردبیل»
bijânlu ب سلدوز «رضائیه»

۲۰۶ - بیجار = سبزیهای مختلف (؟)
این کلمه در ترکی تبریز معمول است
و ترشی هفت‌سبزی را هفته «بیجار» گویند
bijârâbin - ب مرکزی «آستارا»

۲۰۷ - بیرون:

birun - ب کاغذ کنان «هروآباد»

۲۰۸ - بیش (آذ)

bištâb - ب هوراند «اهر» - bišak
- ب ورزقان «اهر» - ایضا ب ورزقان
«اهر»

۲۰۹ - بیل = ویرا = مرد
درآخری ardabil - شهرستان معروف -
andabil - ب مرکزی «هروآباد»

۲۱۰ - بیله = خشکی و جزیره
میان دریا - قبالهٔ خانه و باغ - رخسار
و پهلو - پیله ابریشم - (آذ)
biladeh - ب شاهرود «هروآباد»
bilasavâr ب گرمی «اردبیل» -
biladaraq - ایضا ب پلدشت «ماکو» -
ب مرکزی «اردبیل» - ایضا ب مرکزی
«اردبیل» - bilavâr - ب حومهٔ «خوی»
bilaverdi ب حومهٔ «خوی»

۲۱۱ - بین از دیدن (آذ)

âbabin - ب هوراند «اهر» - tubin
کاغذ کنان «هروآباد»

۲۱۲ - **بیوه** - غریب وتنها - زن
شوهرمرده - مرد زن مرده (آذ)
biva râh - ب ورزقان «اهر»

پ

۲۱۳ - **پا** (آذ)
« پا » بمعنی قسمت و سهم در تبریز
نیز معمول است :
pârâm - ب هریس « اهر » -
pâvaras - ب ترك « میانه » -
pâyqal,a - ب اشنو « رضائیه »
pâpâlu-«مراغه»-ب تکاب hompâ
مرکزی « مراب »

۲۱۴ - **پار** = کلافه - دسته -
چرم دباغی شده (آذ)
pârcin«ماکو»-بحومهٔ-pârci
ب مرکزی « اردبیل »

۲۱۵ - **پارچه** - تکه (آذ)
در تبریز هنوز این کلمه معمول است .
pârcaqešlâq - ب مرکزی «اهر»

۲۱۶ - **پار** = پارچه- تیکه(آذ)
pâralar -- ب مرکزی « مراغه »
pâralâr ب قره‌آغاج « مراغه » -
pâraqešlâq - ب گرمی « اردبیل»

۲۱۷ - **پان** = پهن مخفف «پانه»
چوبیکه لای در گذارند تا باز نشود
šam pân ب شاهین دژ «مراغه»

۲۱۸ **پاییز**- (آذ)
pâizgâh - ب قره‌آغاج « مراغه »
pâizâbâd ب سیه چشمه « ماکو »

۲۱۹ - **پایین** (آذ)
qal,a pâin -ب پلدشت« ماکو »
qivipâin ب سنجبد «هروآباد» -
pâin - ب میاندوآب « مراغه »

۲۲۰ -**پَت** = آهار، کرك پشم(آذ)
pataver - ب شاهپور «خوی» -
pataxor - ب نمین « اردبیل »

۲۲۱ - **پَر** = کنار ، پرمرغ، شعاع
و پرتو ، دامن بیابان ،پره آسیا (آذ)
pardel - «رضائیه» ب حومهٔ -par
-pardaštlu - «مرند» ب مرکزی
- pardâna - «هروآباد» بسنجبد
ب - اشنو «رضائیه»

۲۲۲ - **پِر** = پرولبریز-اندازه(آذ)
perani-«خوی» ب حومهٔ - pera
ب سنجبد « هروآباد » - perik -ب
مرکزی هروآباد و« پروج»نیز گویند

۲۲۳ - **پَرچین** = پرچ ، خاربست
(آذ)
parcin - ب گرمی « اردبیل » -
parcin - «اردبیل» ایضا ب گرمی
bolâqi- ب مرکزی « مراغه »
golparcin - ب حومهٔ « رضائیه »

۲۲۴ - **پَرد** = پل ، فرد(آذ)

pardâbâd - ب اشنویه «رضائیه»

۲۲۵ - پرست (آذ)

xatparast - ب شاهرود «هروآباد»

۲۲۶ - پُرسیخ = جوجه تیغی (آذ)

porsixlu - ب ترکمان «میانه»

۲۲۷ - پرك و پرگ = نخ(آذ)

parkâb - ب مرکزی «سراب» -

pargu - ب سنجبد «هروآباد»

۲۲۸ - پِروج = پروز = سوختن مو، بوی سوختن پشم (آذ)

peruj - ب مرکزی «هروآباد»

۲۲۹ - پری (آذ)

parixân - ب مرکزی «مشگین‌شهر»

parikandi ب کلیبر «اهر»

۲۳۰ - پز = گوسفند، میش (آذ در کردی نیز معمول است:

pezi - ب پلدشت «ماکو»

۲۳۱ - پس - نشیب، پست (آذ)

pasân - ب صومای «رضائیه» -

pasakpâin ب حومهٔ «خوی» -

dašpasak - ب حومهٔ «خوی»

۲۳۲ - پس pos = pes : پسر (آذ)

dola pesân - ب سلوانا «رضائیه»

۲۳۳ - پس pes = زبان گیر، الکن (آذ) در کردی نیز معمول است:

pesyân - ب عجب شیر «مراغه»

pesyânlu - ب «خداآفرین»

۲۳۴ - پسته و پستك (آذ)

posta - «بستان آباد» ب - pestakân

beyglu - ب مرکزی «اهر» -

posta qara âqâj - ب هوراند «اهر» - posta kandi - ب مرکزی «مشگین‌شهر»

۲۳۵ - پشت و پشته (آذ)

poštyal - ب حومهٔ «رضائیه»

fandoqâpošta - ب «آستارا»

۲۳۶ - پُل = تکه پاره (آذ)

poldašt - ب «ماکو»

۲۳۷ - پلاس - (آذ)

در تبریز «پلاز» گویند

palâslu - ب نمین «اردبیل»

۲۳۸ - پلنگ (آذ)

palanglu - ب گرمی «اردبیل»

۲۳۹ - پناه (آذ)

panâh kandi - ب پلدشت «ماکو»

۲۴۰ - پور = دراج - در کردی «عمه و خاله» - بهن - انبوه و خفه (آذ)

purnâk - ب پلدشت «ماکو»

۲۴۱ - پوستین

pustinduz - ب سراسکند «تبریز»

۲۴۲ - پوش (آذ)

siyâhpuš - ب مرکزی «اردبیل»

pušâbâd - ب اشنویه «رضائیه»

۲۴۳ - پول = وسیلهٔ معاملات،

پل (آذ)

pulyâ ـ ب اشنویه « رضائیه »

۲۴۴ ـ **پولاد** (آذ)

pulâdlu ـ ب حومهٔ « رضائیه »

۲۴۵ ـ **پهر** = پهره : پاس و محافظت (آذ)

pahrâbâd ـ ب بناب « مراغه »

۲۴۷ ـ **پهلوان** = (پهلو+ان) = دلیر و شجاع (آذ) این کلمه در زبان امروزه آذربایجان معمول است:

pahlavân ـ ب تکاب «مراغه»

۲۴۷ ـ **پهن** ـ پهناور (آذ)

pahnâvar kord -ahmad ـ ب ورزقان « اهر »

۲۴۸ ـ **پی** = عصب ـ مخفف «پای» (آذ)

peyqân ـ ب کلیبر « اهر »

۲۴۹ ـ **پیر** (آذ)

pirân ـ ب حومهٔ « مهاباد » ـ

pirânjex ـ ب صومای « رضائیه»

pir cupân ـ ب دهخوارقان «تبریز»

pirxodik ـ ب حومهٔ « ماکو » ـ

piršâh ـ ب حومه « ماکو »

pirkâni ـ ب حومهٔ « مهاباد » ـ

pirkamân ـ ب مرکزی «سراب»

piramâšân ـ ب کلیبر « اهر »

piraguri ـ ب کلیبر «اهر»

۲۵۰ ـ **پیش** (آذ)

pišgamân ـ ب شاهرود «هروآباد»

۲۵۱ ـ **پیك** = قاصد (آذ)

peyk ـ ب قره‌آغاج « مراغه »

۲۵۲ ـ **پیله** = غوزه ابریشم ، زمین خشك ووسیع که در میان دورود واقع شود (آذ)

pila rud ـ ب نمین « اردبیل » ـ

pila sohrân ـ ب مرکزی «اردبیل»

pilagalin ـ ب مرکزی «اردبیل»

۲۵۳ ـ **پیَه** = پاگاه = طویله(آذ) این کلمه هنوز در نواحی ارسباران معمول است :

payajik ـ ب حومهٔ « خوی » ـ ایضا ب «شاهپور» ـ ایضا ب «شاهپور» ایضا ب سلدوز «رضائیه» ـ peyadaraq ب گرمی « اردبیل »

ت

۲۵۴ ـ **ت** ـ تو خطاب (آذ)

ta canâbâd ـ ب اشنویه «رضائیه»

۲۵۵ ـ **تا** ـ مخفف تاك ـ بی‌نظیر و بی‌همانند (؟) ـ حرف اضافه :

tâ biya ـ ب سلدوز « رضائیه » ـ

tâ lâr ـ ب قره‌آغاج « مراغه »

۲۵۶ ـ **تاب** (آذ)

tâb dix ـ ب مرکزی « اهر » ـ

tâbestânaq ـ ب هوراند «اهر»

۲۵۷ ـ **تات** = غیرترك، فارس(آذ)

tâtkandi ـ ب سیه چشمه «ماکو»

tâtlar ـ ب مرکزی «اهر» tât âr
ب «خدا آفرین» ـ ایضا ب پلدشت
«ماکو»

۲۵۸ ـ **تاج** (آذ)

tâjxâtun ـ ب قره ضیاءالدین «خوی»

tâjiboyok ـ ب مرکزی «اردبیل»

۲۵۹ ـ **تار** (آذ)

târqoli ـ ب سراسکند «تبریز»

târân ـ ب مرکزی «سراب» ـ

târun ـ ب ترك «میانه»

۲۶۰ ـ **تازه** (آذ)

tâzakand ـ ب مرکزی «مراغه»
ایضا ب اسکو تبریز ـ ایضا ب مرکزی
«اردبیل» ـ ایضا ب «بستان آباد»
و هشتاد محل دیگر

۲۶۱ ـ **تاژ** = تاز «از تاختن» (آذ)

tâžân dara ـ ب اشنویه «رضائیه»

۲۶۲ ـ **تاك** = تنها و بی‌نظیر ـ
رز (آذ)

dustâk ـ ب اشنویه «رضائیه»

۲۶۳ ـ **تال** = تاریك ـ تلخ
آبگیرو تالاب (آذ)

tâlin ـ ب سلوانا «رضائیه»

۲۶۴ ـ **تای** = مثل و نظیر (آذ)

gur tây ـ ب حومهٔ «خوی» ـ
mânqutây ب مرکزی «سراب»

۲۶۵ ـ **تپه** (آذ)

در زبان اهل تبریز مجازاً tapa فرق
سر را گویند

tapa ـ ب مرکزی «مراغه» ـ ایضا
ب ـ نمین «اردبیل» ـ ایضا گرمی
«اردبیل» ـ tapa bur ب تکاب
«مراغه» ـ taparaš ب میاندوآب
«مراغه» ـ gol tapa ب مرکزی
«مراغه» ـ ایضا ب عجب شیر «مراغه»
و چندین محل دیگر

۲۶۶ ـ **تَجَر** = خانهٔ زمستانی که
در آن تنور باشد (آذ)

tajraq ـ ب عجب شیر «مراغه»
ایضا ب ترك «میانه» ـ ایضا ب
مرکزی «اردبیل» ـ tajra rud
ب ترکمان «میانه»

۲۶۷ ـ **تخت** و تخته (آذ)

taxt ـ ب قره آغاج «مراغه» ـ
taxtrawân ـ ب سیه چشمه «ماکو»
taxtamešlu ـ ب کاغذ کنان «هرو
آباد» taxtaduzi ـ ب حومهٔ «ماکو»

۲۶۸ ـ **تُخم**، تهم و قوی (آذ)

toxmdel ـ ب ورزقان «اهر»

۲۶۹ ـ **تر** ـ ter ـ الکن و
زبانگیر (آذ) ـ در کردی «tor»
terestân ـ ب کاغذ کنان «هروآباد»

۲۷۰ ـ **تُر** = مخفف «تور» دلیرو

پهلوان (آذ)

هیچ تو یرا نفرماید فلك پیکارتو

وربفرماید بخاك اندرشود مستور تور

(قطران تبریزی)

torânca - ب هوراند « اهر » -

toryân ب قره آغاج « مراغه »

۲۷۱ - تر tar = ضد خشك ،

با طراوت ، مخفف « تره » (آذ)

tar gavar ب سلوانا « رضائیه » -

tarnâb - ب مرکزی « میانه »

tar zam - ب ورزقان « اهر » -

lâtarân ب مرکزی « اردبیل »

تر tar مخفف « تار »

tarzanaq - ب مرکزی « هروآباد »

۲۷۲ - ترازوگ (آذ)

tarâzuj - ب شاهرود « هروآباد »

۲۷۳ - ترس (آذ)

tars âbâd - ب حومهٔ « خوی »

۲۷٤ - تُرش (آذ)

toršâb ب پلدشت «ماکو» - torškub

ب دهخوارقان «تبریز»

۲۷۵ - تُرك - وجود این کلمه در اسامی بعضی دهات آذربایجان نشان میدهد که درقدیم ترکها محدود ومشخص بوده‌اند :

torkmân - بخشی از میانه وقصبهٔ آن بخش - ب حومهٔ « رضائیه »

torkmânkandi - ب بوکان «مهاباد»

torkân bor ب « بستان آباد » -

torkvirân - ب شاهین‌دژ «مراغه»

torkadâri - ب بستان آباد « تبریز »

۲۷٦ - تَرك = فتراك ، برگ و سازجنگ - خندقی که برگرد حصار و قلعه کنند (آذ) :

tark - یکی از سه بخش میانه - قصبهٔ مرکزی آن بخش

۲۷۷ - تَره و تره تیزك (آذ)

tara kama ب پلدشت « ماکو »

tara tizak ب سنجبد «هروآباد»

۲۷۸ - تَس = طپانچه و سیلی (آذ)

tasmâli - ب حومهٔ « رضائیه »

۲۷۹ - تسوج = معرب تسوگ - یك حصه از بیست و چهار حصهٔ شبانه روز (پهلوی tasuk)

tasuj - ب شبستر « تبریز » - قصبهٔ مرکز دهستان «تسوج»

۲۸۰ - تغار (آذ)

tâstaqâr - ب سراسکند «تبریز»

۲۸۱ - تَك = تنها ، یکه ، بی‌مثل (آذ) در تبریز بمعنی یکه و تنها بکار میرود

takâqâj - ب مرکزی «مراغه» -

takbolâq - ب مرکزی «اردبیل» -

takdâm ایضاً ب مرکزی «مشگین‌شهر»

۲۸۲ - **تك** ، **tek** = تك ، نوك تیز (آذ)

tekân ـ ب قره آغاج « مراغه »

teqnit ـ ب سیه چشمه « ماکو » ـ

tekânlu ـ ب قره آغاج « مراغه »
ایضاً ب سراسکند «تبریز» ـ ایضاً ب گرمی « اردبیل »

تذکر : همچو بنظر میرسد که کلمهٔ tikân بمعنی « خار » ماخذ فارسی داشته باشد (؟)

۲۸۳ - **تکه** = بز پیشرو گله (آذ)
این کلمه هنوز در آذربایجان معمول است

taka ـ ب حومهٔ « رضائیه » ـ

takalu ـ ب حومهٔ « رضائیه »

۲۸٤ - **تل** tol = غلت ـ قل خوردن (آذ) در کردی tel گویند

tolâb ـ ب ورزقان « اهر »

۲۸۵ - **تل** tel = تیل: نوعی از خربزه که در خراسان نیز تیل گویند (آذ)

telkari ـ ب ورزقان « اهر » ـ

telim xân ـ ب بلدشت «ماکو»

۲۸٦ - **تلخ** (آذ)

talxâb ـ ب سراسکند « تبریز »
ایضاً ب آلان برآغوش «سراب»

۲۸۷ - **تلم** (شاید sem+tal ؛)

talemxân ـ ب سراسکند «تبریز»

talemkandi ب مرکزی «میانه»

۲۸۸ - **تله** = آنچه جانور در آن مقید شود ـ جائیکه چارپا در آن بندند (آذ)

tala xân ـ ب آستارا ـ tala qân ب هوراند « اهر »

۲۸۹ ـ **تلوار** = تلیوار = خانه ایکه در آن کرم ابریشم نگاهدارند (آذ)

talvâr ـ ب مرکزی « میانه »

câytalvâr ـ ب قره ضیاءالدین «خوی»
ایضاً ب «میانه»

۲۹۰ ـ **تن** (آذ)

setan ـ ب «خداآفرین» ـ tanadeh ب سراسکند « تبریز »

۲۹۱ ـ **تندر** = تنور (آذ)
در تبریز «تندیر» گویند

tanderlu ـ ب شاهین دژ «مراغه»

۲۹۲ ـ **تنگ** = میان دو کوه ـ ضد فراخ (آذ)

tang ـ ب گرمی «اردبیل» sartang ب حومهٔ « مهاباد »

۲۹۳ ـ **تنور** (آذ)

tanurâqâj ـ ب « بستان آباد » ـ

tanurlu ـ ب ترکمان «میانه»

۲۹٤ ـ **تو** = تاب بهمهٔ معانی آن (آذ)

towlaš ـ ب مرکزی « هروآباد »

۲۹۵ ـ **تو** tav

tawaq ـ ب مرکزی « میانه » ـ

taviq ـ ب کلیبر « اهر » ـ tavre

ب حومهٔ «ماکو» ـ ایضا ب حومهٔ «خوی»

۲۹۶ ـ **تو**، tu = اندون و داخل مخفف «تود» (آذ)

tui ـ ب سلوانا «رضائیه» ـ tubanq
ب مرکزی «مشگین‌شهر» ـ tu bin
ب هوراند «اهر» ـ tudân ـ ب حومهٔ «خوی» ـ tu klak ـ ب حومهٔ «خوی»
tu lun ـ ب گرمی «اردبیل»

۲۹۷ ـ **تو** tov (رك tow)

tovistân ـ ب شاهرود «هروآباد»
tovin ـ ب ترك «میانه» ـ ایضا ب کاغذکنان «هروآباد»

۲۹۸ ـ **توت** (آذ)

tutxânâ ـ ب عجب شیر «مراغه»
tudân ـ ب حومهٔ «خوی»

۲۹۹ ـ **تور** = دام ـ گیاهی ترش‌مزه که در آش ریزند (آذ)

turiyân ـ ب سیه چشمه «ماکو»
turâqây ـ ب «بستان آباد»

۳۰۰ ـ **تورپ** = ترب (آذ) در آذربایجان هنوز معمول است .

turp ـ ب مرکزی «مرند»

۳۰۱ ـ **توشمان** («توش» = زوروقوت + مان) = خانهٔ قوت ـ مبدل «دشمن» :

tušmânlu ب سنجبد «هروآباد»

۳۰۲ ـ **تُول** = جنگ و برخاش (آذ)

tulân ـ ب حومهٔ «رضائیه»

۳۰۳ ـ **تولی** ـ مبدل توله ـ

baqtuli ـ ب شاهین دژ «مراغه»
tuli ـ ب سلوانا «رضائیه»

توله = بچه سك وامثال آن (آذ)

tulâ tapa ـ ب حومهٔ «رضائیه» ـ
tulaki ـ سلوانا «رضائیه»

۳۰۴ ـ **تی** = میان، اندرون ـ مخفف «تهی»

sâti ـ ب مرکزی «اهر»

۳۰۵ ـ **تی** = تو «خطاب» ـ (آذ)

ti far ـ ب نمین «اردبیل»

۳۰۶ ـ **تیر** (آذ)

tirâbâd ـ ب ترکمان «میانه» ـ
tircâi ـ ب ترکمان «میانه» ـ
tirvân ـ ب کلیبر «اهر» tiršâb ب ـ مرکزی «سراب»

۳۰۷ ـ **تیل** = احول ـ چشم چپ (در کردی نیز بهمین معنی آمده) ـ نوعی از خربزه (در خراسان باین معنی معمول است)

til ـ ب شبستر «تبریز» ـ ایضا ب شاهرود «هروآباد»

۳۰۸ ـ **تَهر** = تلخ، تیره، قهر شکل و هیئت (آذ)
بدو معنی اخیر در تبریز معمول است

tahrâband ـ ب سراسکند «تبریز»

tahrestân ب شاهرود « هرو آباد»

ج

۳۰۹ ـ ج ماقبل مفتوح بجای «گ»

نسبت

در espestânaj ـ ب مرکزی «مراغه»

۳۱۰ ـ جَه = جا (آذ)

im šija ـ ب قره آغاج « مراغه » inja ـ ب شاهین‌دژ «مراغه» ـ ایضا ب مرکزی « مراغه» ـ ایضا ب حومهٔ « ماکو » ـ ایضا ب سرچشمه «ماکو»

۳۱۱ ـ جا (آذ)

jâ bel lu ـ ب نمین « اردبیل » ـ jâjân ـ ب ورزقان « اهر » ـ ایضا ب مرکزی «مشگین‌شهر» ـ jâširân ب اشنویه « رضائیه » ـ jâliq ـ ب مرکزی « اهر »

۳۱۲ ـ جار = «زار» علامت مکان ـ زمین شیار نشده (آذ): kolahjâr ـ ب مرکزی « مرند »

۳۱۳ ـ جام = شیشه ، آینه (آذ)

در تبریز بمعنی اول معمول است

jâmbozorg ـ ب مرکزی «مرند»

۳۱٤ ـ جاموش = گاومیش (آذ)

در تبریز «جامیش» گویند

jâmušolân ب مرکزی «مشگین‌شهر»

۳۱۵ ـ جان = گان ، علامت مکان (آذ)

در جزء آخر: âxijân ـ ب مرکزی «مراغه» ـ arajân ـ ب ورزقان «اهر» anarjân ـ ب « بستان آباد » dâmanjân ـ ب مرکزی « سراب»

جان = روح حیوانی (آذ)

jâjân ـ ب ورزقان « اهر » ـ ایضا ب مرکزی « مشگین‌شهر» ـ jânâqâ ب مرکزی «مراغه» ـ jânânlu ـ ب «خداآفرین» jândara ـ ب سردشت «مهاباد» ـ jânbahân ـ ب «بستان آباد»

۳۱٦ ـ جَب: مبدل چپ «مقابل راست» (آذ ؟)

تبدیل «چ» به «ج» در آذری معمول است

jabân ـ ب هوراند « اهر » ـ jabdaraq ـ ب مرکزی «مشگین‌شهر» jabinad ـ ب سراسکند «تبریز»

۳۱۷ ـ جِج ـ مخفف جِجا = عقاب و یا مبدل چِج = طبقی که از چوب بافند (آذ)

jajin ـ «سراب» ـ jaju ـ ب مرکزی «سراب» ـ ب مرکزی « اردبیل» ـ jejalu ـ ب مرکزی « مشگین‌شهر »

۳۱۸ ـ جِخ = مبدل چِق علامت مکان (؟)

pirânjex ـ ب صومای « رضائیه »

۳۱۹ ـ جِدا = jedâ = جدا (آذ)

jedâ ـ ب گرمی « اردبیل » ـ

jedâqaya – ب بستان آباد «تبریز» ایضا ب قره آغاج «مراغه»

۳۲۰ – جَر = زمین شکافته (آذ)

âqâjari – ب عجب شیر «مراغه» – âqajari ب بناب «مراغه» – ب سراسکند «تبریز» – ایضا ب مرکزی «مراغه» – aštjarân – ب مرکزی «سراب»

۳۲۱ – جرد = «گرد» علامت مکان در شهر وقصبه (آذ)

bafrâjerd – ب مرکزی «هروآباد»

۳۲۲ – جَغال = کال و نارس = چغاله (آذ) – در زبان آذربایجان در بادام نارس «چغاله» گویند

jaqâllu – ب سیه چشمه «ماکو» – jaqâl ب مرکزی «مراغه»

۳۲۳ – جِق مبدل جیك علامت مکان (؟)

qulânjeq – ب مرکزی «مراغه» – jeqjeq – ب مرکزی «اردبیل»

۳۲۴ – جِق در اول مخفف جیك و جیغ «صدا وفریاد» (آذ)

jeqa ب هریس «سراب» – jeqir – ب سراسکند «تبریز» – jeqnâb – ب هریس «اهر» – ایضا سجند «هروآباد» – ایضا کلیبر «اهر»

۳۲۵ – جگر (آذ)

jegarkandi – ب نمین «اردبیل»

۳۲٦ – جل jel = پارچهٔ کهنه و پوشش اسب (آذ) – در مورد معنی اول در تبریز jer گویند

jel qarân – ب صومای «رضائیه»

jol = پارچه کهنه و پوشش اسب – معرب گل

marajol ب «شاهین‌دژ»

jolkarân – ب نمین «اردبیل» – jolbar – ب حومهٔ «رضائیه»

۳۲۷ – جِلو = عنان اسب «آذ»

jelowgir – ب مرکزی «اردبیل» – jelow câpân – ب حومهٔ «رضائیه» – jelowdârlu – ب کاغذکنان «هروآباد»

۳۲۸ – جن = موجودی موذی نامرئی «عربی»

jendar – ب مرکزی «اردبیل» – jenqara – ب مرکزی «مراغه» – jenqešlâqi – ب مرکزی «اردبیل»

۳۲۹ – جنگ (آذ)

jangtapa – ب حومهٔ «ماکو» – janga sar – ب حومه «خوی»

۳۳۰ – جنگل (آذ)

jangal – ب آلان «برآغوش»

۳۳۱ – جُو مخفف «جوی» (آذ)

juband – ب مرکزی «اهر» – juvarim – سراسکند «تبریز»

vayjuya ـ نام محله‌ای « در تبریز»
jumâdi ـ ب مرکزی «اردبیل» ـ
juni ـ ب صومای « رضائیه »
juqân ـ ب قره‌آغاج «مراغه»
و در آخر کلمات علامت مکان
benâju ب ـ بناب «مراغه» ـ terâju
بمرکزی «مراغه» ـ ایضا ب عجب‌شیر
«مراغه» ـ ایضا ب دهخوارقان «تبریز»
sarâju ـ ب مرکزی «مراغه»

۳۳۲ ـ **جَو** ـ غله معروف (آذ)
jow zar ب ـ حومهٔ « ماکو »
jowqân ـ دو محل در ب « بستان
آباد » ـ jowmuru ـ ب گرمی
« اردبیل »

۳۳۳ ـ **جَو** « ازجویدن » (آذ)
kermjovân ـ ب «آلان براغوش»
garmjovân ـ ب مرکزی «مراغه»
nâvjovân ـ ب صومای «رضائیه »

۳۳٤ ـ **جَوان** (آذ)
javânâgoruh ـ ب ورزقان «اهر»
javânšeyx ـ ب مرکزی « اهر »
javânqala' ـ ب عجب‌شیر «مراغه»

۳۳۵ ـ **جُوجه** (آذ)
âlâjuja ـ ب «خداآفرین»

۳۳۶ ـ **جُور** = اُخت و متناسب (؟)
در زبان فعلی آذربایجان معمول است
jurâb ـ ب مرکزی « اردبیل » ـ
jurni ـ ب حومهٔ «رضائیه» ـ juri ـ
qojur ـ « مراغه » ـ ب عجب شیر
ب تکاب « مراغه »

۳۳۷ ـ **جوش** و جش (آذ)
jušâni ـ ب مرکزی « مراغه » ـ
jošin ب ورزقان « اهر »

۳۳۸ ـ **جوق** علامت مکان (ترکی)
در bâr juq ـ بقره‌آغاج «مراغه»
sârâjuq ـ ب حومهٔ « رضائیه » ـ
qal'a juq ـ بمرکزی « اردبیل »
ـ ایضا بمرکزی « مراغه » ـ ایضا ب
تکاب « مراغه ـ ایضا ب حومهٔ «ماکو»
ایضا ب سلدوز « رضائیه » ـ ایضا ب
مرکزی «اردبیل» ـ ایضا بسراسکند
« تبریز » ـ ایضا ب حومهٔ « رضائیه »
ایضا ب هوراند « اهر » ـ ایضا ب
سنجبد «هروآباد » ـ ایضا ب پلدشت
« ماکو »

۳۳۹ ـ **جوك** = جوق (ترکی)
juki ـ بقره‌آغاج «مراغه» ـ ایضا
ب قره‌آغاج «مراغه» ایضا ب قره‌آغاج
«مراغه » ایضا ب قره‌آغاج «مراغه»

جوگ (رك جوق)
bâlâjug ـ حومهٔ « خوی »

۳٤۰ ـ **جی** = jey = zey
زندگی و حیات ـ (آذ)
jeyâvâli ـ ب پلدشت « ماکو » ـ
jeyâvân ـ ب مرکزی «اردبیل »
jeyd ـ نمین « اردبیل »

۳۴۱ ـ **جیش** = شاش بچه (آذ)
در تبریز این کلمه معمول است
karjiš ـ ب حومهٔ «ماکو»
۳۴۲ ـ **جیق** علامت مکان (ترکی)
afšâr jiq ـ ب ترکمان «میانه»
qal'a jiq ب ترکمان «میانه»
۳۴۳ ـ **جیك** (رك جیق)
balajik ـ سیه چشمه «ماکو» ـ
payajik ـ ب حومهٔ «خوی» ـ ایضا
ب «شاهپور» ـ ایضا ب «شاهپور» ـ
jaga ba ba ـ ایضا ب سلدوز «رضائیه» ـ
jik ـ ب سیه چشمه «ماکو» ـ
dara jik ب «خداآفرین»
جیگ = جیك
zirajig ـ ب شاهپور «خوی» ـ
qabajig ـ ب پلدشت «ماکو» ـ
hostajig ـ ب حومهٔ «خوی»
۳۴۴ ـ **جَهند** = جهنده (آذ)
jahandir ـ ب مرکزی «میانه»

چ

۳۴۵ ـ **چ**، ca = چا «خوب» (آذ)
ca quš ـ ب مرکزی «سراب» ـ
ca gân ـ ب مرکزی «مراغه» ـ
carur ـ ب ترك «میانه»
۳۴۶ ـ **چه** «تصغیر» (آذ)
qaba ca ـ ب اسکو «تبریز» ـ
inca ـ ب مرکزی «اردبیل» ـ ایضا
ب پلدشت «ماکو» ـ qârinca ـ
ب «بستان آباد» ـ âlucaluy ـ
ب تکاب «مراغه» bâğcajik ـ ب
شاهپور «خوی»
۳۴۷ ـ **چاپ** = غارت، (ترکی؟)
câpâqân ـ ب مرکزی «مشگین‌شهر»
capân ـ ب مرکزی «اهر»
۳۴۸ ـ **چار** = چهار (آذ)
cârtâq ـ ب مرکزی «مراغه» ـ
cârqun ـ ب حومهٔ «ماکو»
۳۴۹ ـ **چال** = گود و گودی (آذ)
در زبان فعلی آذربایجان در کلمه
«چاله‌سر» باقی مانده
calgar ـ ب مرکزی «هروآباد» ـ
câlli ـ ب مرکزی «مراغه» ـ
câliyân ـ ب حومهٔ «خوی»
۳۵۰ ـ **چان** ـ کشت‌وغرس (آذ)
در کردی نیز معمول است:
ta cân âbâd ـ
۳۵۱ ـ **چاه** (آذ)
kalla câh ـ ب اسکو «تبریز»
۳۵۲ ـ **چاو** = چشم (آذ)
در کردی نیز این کلمه معمول است
sarcâv ـ ب میاندوآب «مراغه» ـ
câv raš ـ ب حومهٔ «رضائیه»
۳۵۳ ـ **چُپ** = چوب (آذ)
این کلمه در ضمن لغت cor cop در

زبان عملی آذربایجان باقی مانند
coplu ـ ب شاهین‌دژ « مراغه » ـ
copluja ـ ب مرکزی «مراغه»

۳۵۴ ـ چَپ، مقابل «راست» (آذ)
capdara ـ تکاب « مراغه » ـ
capi ni ـ ب سراسکند « میانه » ـ
capow ـ ب مرکزی «مراغه»

۳۵۵ ـ چتر (آذ)
catr ـ ب صومای «رضائیه»

۳۵۶ ـ چِر = چهر (آذ)
درکردی نیز معمول است
cer lu ـ ب سراسکند « تبریز » ـ
ceráqlu ایضا ب مرکزی «سراب»
ب ورزقان «اهر»

۳۵۷ ـ چَر از «چریدن» (آذ)
ney carân ـ ب ورزقان « اهر » ـ
cariq ـ ب کلیبر «اهر»

۳۵۸ ـ چِراغ = فتیله‌ای که با چربی روشن شود ـ چرا و چرا کردن (آذ)
carâq abdâd ـ ب حومهٔ «شاهین‌دژ»
cerâq tapa ـ ب تکاب « مراغه »
cerâqei ـ ب سراسکند « تبریز »
cerâqil ـ ب اسکو «تبریز»

۳۵۹ ـ چِرج = چین‌وچروك، آژنگ (آذ)
واز همین ریشه است کلمه « چرکین » بمعنی « زشت » که در تبریز معمول است .

cercalu ـ ب میاندوآب « مراغه »
ایضا ب هوراند «اهر»

۳۶۰ ـ چِرچِر = سوروسات‌ووسائل خوشی و خوردن (آذ)ـ این کلمه در خراسان نیزمعمول است .
cer cer ـ ب زنوز « مرند » ـ
cer cerâ ـ ب قره آغاج «مراغه»
cer cera ـ ب هوراند «اهر»

۳۶۱ ـ چَرز = پرنده است (آذ)
تا چرخ هوات را دلم چرز افتاد
زوچون تب لرزه بر تنم ارز افتاد
«ابوالفرج رونی»
carza xun ـ ب «بستان‌آباد»

۳۶۲ ـ چِرك (آذ)
cerkâbâd ـ ب سلوانا « رضائیه»

۳۶۳ ـ چِرکِن = چرکین = زشت (آذ)ـ این کلمه‌در تبریز معمول است
cerken lu ـ ترك « میانه »

۳۶۴ ـ چَرم (آذ)
carm xarân ـ ب «بستان‌آباد» ـ
carma dâš ـ ب هوراند «اهر»

۳۶۵ ـ چشمه (آذ)
cešmaqân ـ ب ورزقان « اهر »
cešma ـ ب حومهٔ «خوی» ـ cešma
keš ـ ب ترك « میانه » ـ oešma
konân ـ ب شبستر «تبریز» caŝmagol
باشنویه «رضائیه» ـ cešma vazân
ب مرکزی «اهر»

۳۶۶ - چِل = چهل (آذ)

celân - ب مرکزی « اهر » - cellaxâna - ب آستارا - celvand ب کلیبر «اهر» - ب شبستر «صوفیان» ب مرکزی «سراب» - cella nâb - ب ورزقان « اهر »

۳۶۷ - چَم = رودخانه ، خمیدگی (آذ)

در کردی نیز معمول است

camgabin - ب شاهرود «هروآباد»

campân - ب شاهین دژ « مراغه »

چمن (آذ)

caman - ب سلوانا « رضائیه »

camanlu - ب سیه چشمه «ماکو»

caman zamin - ب ورزقان «اهر»

siyâh caman - ب «بستان آباد»

۳۶۸ - چن ، cen = چند ، کم و اندك (آذ ؟)

در کردی can بهمین معنی است

cenâb - ب هوراند «اهر»

qešlâq cen nâb - ب مرکزی « اهر »

۳۶۹ - چَن = چان = گلوله خمیر که از آن یك نان بزنند (؟)

ta canâbâd

۳۷۰ - چنار (آذ)

cenâr - ب دهخوارقان « تبریز » ایضا ب شاهرود « هروآباد » - ایضا ب ترکمان « میانه » - ایضا ب گرمی «اردبیل »

۳۷۱ - چَناق = چناغ : نوعی ماهی چناك - چانه و زنخدان (آذ)

بمعنی اخیر در خراسان « چناق » و در کردی «چناغ» گویند:

canâq - ب کلیبر « اهر » - canâq bolâq - ب قره آغاج «مراغه» - ایضا ب مرکزی مشگین شهر - ایضا ب ترکمان «میانه» - canâqbolâq - ب ترکمان «میانه» - ایضا ب گرمی «اردبیل» - canâqci - ب «خداآفرین»

۳۷۲ - چَنز = شنج : بینی ، زمین سخت و نام هموار (آذ)

canzâb - ب مرکزی « اردبیل » - canzanaq - ب ورزقان « اهر » canzanaq qorqa - ب مرکزی « اردبیل »

۳۷۳ - چنگ (آذ)

cangân - ب گرمی « اردبیل » - canga sar - ب شاهپور « خوی »

۳۷۴ - چُو = چوب (آذ)

cuvân - ب مرکزی « مراغه » - cu qân lu میاندوآب « مراغه » - cu katu - ب قره آغاج «مراغه»

چوب -

cubdâr kandi - ب قره آغاج «مراغه» cubadaraq - ب خداآفرین «تبریز»

ganeuba ـ ب هوراند «اهر»

۳۷۵ ـ **چوان**= چوپان

covân ـ ب «بستان آباد» ـ ایضا ب مرکزی «مراغه»

۲۷۶ - **چوپان** (آذ)

pireupân ـ ب دهخوارقان «تبریز»

cupânlu ـ ب قره آغاج «مراغه»

cupân qara ایضا ب شاهپور «خوی» ب عجب‌شیر «مراغه»

۳۷۷ ـ **چور** = بیشتر وزیادتر (آذ) در کردی نیز معمول است.

cowrâx ـ صومای «رضائیه» ـ cowra ب حومهٔ «خوی»

۳۷۸ ـ **چوق** = مبدل چوب (آذ)

bâr âcuq ـ ب حومهٔ «رضائیه»

۳۷۹ ـ **چُوغان** = چوبك

این کلمه در زبان ترکی معمول است و بظن قوی منشاء ایرانی داشته(؟)

cuqânlu ـ ب میاندوآب «مراغه»

۳۸۰ ـ **چَوکان**

cowkân lu ـ ب قره‌آغاج «مراغه»

چُول = خالی و بایر ـ بیابان (آذ) در تبریز «چل» گویند

šunda cula

۳۸۱ ـ **چوم** و چم(؟)

cum âlu کاغذکنان «هروآباد» ـ

com «مهاباد» ـ ب حومهٔ cumân

rân ـ ب قره‌ضیاءالدین «خوی»

۳۸۲ ـ **چون** (؟)

cun zaq pâin ـ ب گرمی «اردبیل»

cuna xânlu ـ ب گرمی «اردبیل»

۳۸۳ ـ **چَه** مخفف «چاه»

cabriq ـ ب شاهپور «خوی» ایضا ب شاهپور «خوی» ـ ایضا ب شاهپور «خوی»

۳۸۴ ـ **چهار** (آذ)

cahârbot ـ ب اشنویه «رضائیه»

cahâr borj ـ ب میاندوآب «مراغه»

cahârbaxš ـ ب حومهٔ «رضائیه»

cahârdânga ـ ب هوراند «اهر»

cahârxânavâr ـ ب ترك «میانه»

۳۸۵ ـ **چِهرك** و چهره (آذ)

cehraq ـ ب مرکزی «سراب» ـ

cehra barq ـ ب مرکزی «اردبیل»

cehragorâ ـ بشبستر ـ cehraqân ب حومهٔ «رضائیه»

۳۸۶ ـ **چی** = چیز (آذ)

ciyâna ـ ب سلدوز «رضائیه» ـ ایضا ب حومهٔ «مهاباد» cilân ـ ب مرکزی «مراغه»

۳۸۷ ـ **چید** «چیدن» (آذ)

nâcid ـ ب قره‌آغاج «مراغه» ـ ایضا درهمان بخش

۳۸۸ ـ **چیر** = غالب و مستولی، حصه و نصیب (آذ)

cir - ب صومای «رضائیه» - ب
قره‌ضیاالدین «خوی» cirkandi - ب
قره ضیاء الدین - cira - ب صومای
«رضائیه»

۳۸۹ - **چین** «از چیدن»
govarcin - ب بستان‌آباد «تبریز»
ایضا ب ورزقان «اهر»
درآخر âlucin - ب قره آغاج «مراغه»
lâ cin darasi - ب گرمی «اردبیل»

خ

۳۹۰ - **خار** = سنگریزه - تیغ (آذ)
ومعنی اول در کردی آمده
xârxâr - ب شاهین‌دژ «مراغه»

۳۹۱ - **خاز** = سنگ باشوی - چرك و
ریم - خوش وخوب (آذ)
در جزء دوم: âr xâz lu - ب نمین
«اردبیل»

۳۹۲ - **خاس** = خوب و خوش -
خاشاك (آذ)
sar xâs - ب حومهٔ «ماکو»
mol xâs - ب هوراند «اهر»
xâs vân - ب اسکو «تبریز»

۳۹۳ - **خاك** (آذ)
xâkriz - ب گرمی «اردبیل» -
xâkmardân - ب حومهٔ «خوی»
xâki - ب مرکزی «سراب» -
xâkvânaq - ب ورزقان «اهر»

۳۹٤ - **خال** = نشانه - شترسیاه (آذ)
xalxâl - ب کلیبر «اهر» - xâlân
نام شهرستانی معروف وقصبهٔ مرکزی آن

۳۹۵ - **خام** (آذ)
xâmna - ب شبستر «تبریز» - ایضا
قصبهٔ مرکزی دهستان «خامنه»

۳۹٦ - **خان** = خانه - کاروانسرا -
شان عسل (آذ)
pari xân - ب مرکزی «مشگین‌شهر»
talemxân - ب سراسکند «تبریز» -
tala xân - ب آستارا - xân - ب
حومهٔ «خوی» xânbâz - ب مرکزی
«مشگین‌شهر» - xân andabil - ب
مرکزی «هروآباد»

۳۹۷ - **خانقاه**
xânaqâh - ب نمین «اردبیل» -
ایضا دهخوارقان «تبریز» - ایضا ب
حومهٔ «خوی» ایضا ب مرکزی «اردبیل»
ایضا ب ترك «میانه» - ایضا ب ورزقان
«اهر» - ایضا ب هریس «اهر» - ایضا
ب - سلوانا «رضائیه» - ایضا ب
کلیبر «اهر» - ایضا ب شاهپور «خوی»
ایضا - «خداآفرین» - ایضا ب حومهٔ
«رضائیه» - xânaqâh sorx - ب حومهٔ
«رضائیه»

خانه (آذ)
xâna barq - ب بناب «مراغه»

xânaxosrow - ب کلیبر « اهر »
xânabâm - ب شاهپور « خوی »
xâna sir - ب مرکزی « اردبیل »

۳۹۸ - خَت xat = مخفف خات = زغن

xatala - ب مرکزی «مراغه» - ایضا ب ترکمان « میانه » - xatparast - ب شاهرود «هروآباد»

۳۹۹ - خدا (آذ)

xodâ âfarin - بخشی از شهرستان «تبریز» و مرکز آن بخش xodâverdi kandi - ب مرکزی «اهر»

۴۰۰ - خر xer = سنگ‌ریز - خوشی (آذ)

xer âquš - ب صومای «رضائیه» - xerâju - ب سلوانا «رضائیه» xeri ب مرکزی « مراغه » - ایضا ب عجب شیر «مراغه» - xerâvân - ب مرکزی «مشگین شهر»

۴۰۱ - خر xar (آذ)

xarvânaq - ب ورزقان « اهر » xaril - ب کلیبر «اهر» - xarâim ب مرکزی «اردبیل»

خَر « ازخریدن »

درجزء دوم : âbxarad - ب مرکزی «اهر» - bâdxarid - ب تکاب «مراغه»
parxarrân - ب ورزقان « اهر »

۴۰۲ - خِربَه = خربه = خربق ؟ (گیاهی است دوائی)

mâtaxerba - ب شاهپور «خوی»

۴۰۳ - خرد xord (آذ)

در زبان فعلی تبریز «خِردجه» ازاین کلمه باقی مانده

xordaqešlâq - ب هوراند «اهر»
xodra bolâq - ب کاغذکنان «هروآباد»

۴۰۴ - خُرّم - (آذ)

xorramâbâd - ب مرکزی «اهر» - ایضا ب مرکزی «خیاو» - ب حومهٔ «رضائیه» xorramdeh - ب شاهین‌دژ « مراغه » - xorramdaraq - ب قره‌آغاج «مراغه»

خَرم (آذ)

شاید مخفف « خرمن » باشد(؟)

niyâxarm - ب مرکزی «هروآباد»

۴۰۵ - خُرما (آذ)

xormâzard - ب بناب «مراغه»
xormâlu - ب هریس «اهر»

۴۰۶ - خُسب - (ازخسبیدن)

xosbak - ب هوراند «اهر»

۴۰۷ - خسرو (آذ)

xosrowâbâd - ب شاهپور «خوی»
xosrowšâh - ب اسکو «تبریز» قصبهٔ مرکزی خسروشاه - âtašxosrow - ب ورزقان «اهر»

۴۰۸ - خَش = مادر زن و مادر شوهر - تند و تیز دویدن (تلفظ محلی

«خوش» (آذ)
xaširân – ب نمین «اردبیل» –
xašendaraq ب «بستان آباد» –
ârxašân – ب حومهٔ «ماکو»

۴۰۹ – خُشگ – (آذ)
xošganâb – ب هریس «اهر» –
xošga – ایضا ب بستان آباد «تبریز» –
dahana – ب مرکز «آستارا» –
xošga now – ب گرمی «اردبیل»
xošga seyl – ب نمین «اردبیل»

۴۱۰ – خل = گل‌ولای (آذ)
xalxâna – ب سلدوز «رضائیه» –
xalyân – ب صومای «رضائیه» –
xalakân – ب سلوانا «رضائیه»
xalxâl – نام شهرستانی معروف

۴۱۱ – خَلَج = خلك = چوبیکه بدان کشتی رانند – هر چیز خلنده و فرو رونده از قبیل سوزن و خار (آذ)
xalaj – ب سلوانا «رضائیه» – ب مرکزی «خیاو» – ب قره‌آغاج «مراغه» ب هریس «اهر» – ب مرکزی «مراغه» ب پلدشت «ماکو» – ایضا درهمان بخش

۴۱۲ – خواجه (آذ)
xâja – ب ورزقان «اهر» – xâja im
– xâja deh ب مرکزی «اردبیل»
– xâjašâhi ب ترکمان «میانه» – ب قره‌آغاج «مراغه»

۴۱۳ – خوار «از خوردن» (آذ)
در جزء دوم: âbxâra – ب ورزقان «اهر» – berešxorân – ب شاهپور «خوی» pata xor – ب نمین «اردبیل» carmxorân – ب «بستان آباد» – arza xorân – ب قره‌آغاج «مراغه»

۴۱۴ – خُو = مخفف «خوب» – سرشت و عادت (آذ)
xujin – ب مرکزی «هروآباد»

۴۱۵ – خوب (آذ)
xubestân – ب ترک میانه xubyâr ب قره آغاج «مراغه» – ایضا ب کلیبر «اهر»

۴۱۶ – خُجه – خواجه (آذ)
qara xojalu – ب پلدشت «ماکو»

۴۱۷ – خود (آذ)
pir xodjk – ب حومهٔ «ماکو»

۴۱۸ – خور xur = مبدل خور لایق‌وشایسته (آذ)
xurasb – ب سلوانا «رضائیه» –
xurjestân – ب سراسکند «تبریز»
kalxurân – ب حومهٔ «اردبیل» – ایضا ب مرکزی «اردبیل» kalxurân
vind – ب مرکزی «اردبیل»

۴۱۹ – خوراب = xurâb = «خورابه» وآن آب کمی را گویند که از بندی که در پیش آب بسیار باشد تراوش کند: ز جوی خورابه تو کمتر

بگوی چو بسیار گردد بیکبار اوی
«عنصری»

xurâblu – ب حومهٔ «ماکو»

۴۲۰ ـ **خور** xor = تند و سریع «در آب»

در کردی نیز معمول است

xorxor – ب اسکو «تبریز»

xorxorâ – ب شاهپور «خوی» –

۴۲۱ ـ **خورش** وخورشت (آذ)

xoreš rostam – ب شاهرود «هروآباد»

xorešt ب اشنویه «رضائیه»

۴۲۲ ـ **خورشید** (آذ)

xoršid – ب قره‌آغاج «مراغه» –

xoršidâbâd ب مرکزی «مشگین‌شهر»

۴۲۳ ـ **خوش** (آذ)

xoš âgari – ب سلوانا «رضائیه»

xošâlân – ب صومای «رضائیه»

xošnâma – ب شاهرود «هروآباد»

xošmehr ب بناب «مراغه»

۴۲۴ ـ **خوشه** (آذ)

xuša mehr – ب بناب «مراغه»

۴۲۵ ـ **خوك** (آذ)

xuk – ب بلدشت «ماکو»

۴۲۶ ـ **خُول** وخل = خاکستر

این کلمه بصورت «کول» در تبریز معمول است.

xulina ب شاهین‌دژ «مراغه»

xol vand – ب بناب «مراغه»

۴۲۷ ـ **خون** (آذ)

šarza xun – ب «بستان آباد» –

xuniyaq – ب مرکزی «اهر» –

qâr xun – ب مرکزی «سراب»

qâl xun – ب کلیبر «اهر»

۴۲۸ ـ **خوی** (؟)

تذکر ـ در کردی xovi بمعنی نمك آمده وممکن است xoy نیز باین‌معنی باشد (؟)

xoysard – ب هوراند «اهر» –

xoyin rud – ب کلیبر «اهر» –

xoyin dizaj – ب ورزقان «اهر»

xoy – شهرستان معروف و نام‌بخش مرکزی و قصبه آن

۴۲۹ ـ **خی** (؟)

شاید مخفف «خیو» باشد که در کردی بمعنی «حراست» و نگهداری آمده

xiyârak – ب مرکزی «اردبیل»

xiyâv – نام‌سابق شهرستان مشگین‌شهر و شهر مرکزی آن – xiyâbân – نام محله‌ای در «تبریز»

۴۳۰ ـ **خیره** (آذ)

xira masjed – ب بستان‌آباد «تبریز»

۴۳۱ ـ **خینه** (؟)

din xina – ب اشنو «رضائیه»

د

۴۳۲ ـ **دار** «ازداشتن» (آذ)

jabba dâr ـ ب مرکزی «اردبیل»
âb dârlu ـ ب نمین« اردبیل » ـ
jelow dârlu ـ ب کاغذکنان «هروآباد
cubdârkandi ـ ب قره آغاج
«مراغه» ـ âb dâr ـ ب بستان آباد ـ

دار = درخت (آذ)

dârâb ـ ب مرکزی « سراب » ـ
dârân ـ ب جلفا «مرند» ـ dâr
besar ـ ب بوکان مهاباد ـ ایضا
ب سلدوز «رضائیه » ـ dâr darasi
ب سیه‌چشمه «ماکو»

۴۳۳ ـ دام = بام (آذ)

این کلمه اکنون در آذربایجان معمول است .

dâm dâbâjá ـ ب گرمی «اردبیل»
dâm dâmá ـ ب قره‌ضیاء الدین
«خوی» ـ dâmdâmâr ـ ب حومهٔ
« خوی » xâna dâm ـ ب شاهپور
«خوی»

۴۳۴ ـ دامن (آذ)

dâman âbâd ـ ب مرکزی «اهر»
daman jân ب مرکز «سراب»

۴۳۵ ـ دان = مخفف « دانه » ـ ظرف مکان (آذ)

dàn qârân ـ ب قره آغاج «مراغه»
dânbârân ـ ب مرکزی « سراب»
در eskandân ـ ب اسکو «تبریز»
jehiz dân ـ ب مرکزی «سراب»

۴۳۶ ـ دانا (آذ)

dânâlu ـ ب عجب‌شیر «مراغه» ـ
ایضا ب حومهٔ «ماکو» ـ rovâ dânaq
ب ورزقان «اهر»

۴۳۷ ـ دانگ (آذ)

این کلمه در زبان فعلی معمول است

cahâr dânga ـ ب هوراند «اهر»
do dânga ب هوراند «اهر»

۴۳۸ ـ دانه (آذ)

dâna bolâq ـ ب سیه‌چشمه «ماکو»
por dâna ـ ب اشنویه «رضائیه»

۴۳۹ ـ دای = چینه گلی ، مخفف دایه ودائی (آذ) ـ بمعنی اول درخراسان معمول است .

dâyu ـ ب شاهرود «هروآباد» ـ
dây mamaq ـ ب کلیبر « اهر »

۴۴۰ ـ در der = مخفف دیر (؟)

de râb ـ ب مرکزی «سراب» deriš
ب ـ شاهپور « خوی »

۴۴۱ ـ در dor مخفف دور (؟)

dorâbâd ـ ب مرکزی « اردبیل »

۴۴۲ ـ در dar (آذ)

dodarân ـ ب نمین « اردبیل »
ایضا ب حومهٔ «مهاباد» ـ ایضا ب حومهٔ
«رضائیه» ـ ایضا ب مرکزی «مراغه»
dar bâ rud ب حومهٔ « رضائیه » ـ
dargâhlu ـ ب گرمی « اردبیل »
dargâh qoli ـ ب حومهٔ «ماکو»

۴۴۳-دربند(آذ)

این کلمه در تبریز بکوچه ، بن بست اطلاق میشود:

darband ب‌سراسکند تبریز -ایضا ب سلدوز «رضائیه» - ایضا ب‌سلوانا «رضائیه» - ایضا ب حومهٔ «مهاباد» ایضا ب حومهٔ «رضائیه» - ایضا ب مرکزی «مراغه»

۴۴۴ - درز = شکاف پارچه و غیره (آذ)

درتبریز خیاط را «درزی» گویند

darzakonân-ب‌شاهپور«رضائیه»

darzi vali - ب کلیبر «اهر» -

darzalu - ب بوکان «مهاباد»

۴۴۵ - درق ترکی شده دره(آذ)

eška daraq - ب «بستان‌آباد» -

benafša daraq ب‌مرکزی«اردبیل»

ایضا - ب «بستان‌آباد» - ایضا ب قره آغاج «مراغه» - daraq ب مرکزی «مرند»

۴۴۶ - درو (آذ)

derow - ب شاهرو «هروآباد» - ایضا - ب شاهپور «خوی»

۴۴۷ - درویش (آذ)

darviš raš - ب تکاب «مراغه» -

darviš baqqâl - ب‌شبستر «اهر»

۴۴۸ - دره (آذ)

dara- «ب» خداآفرین «- darajik

dara - ب پلدشت «ماکو» - câm

kandi - ب سیه چشمه «ماکـو»

espi dara - ب سردشت «مهاباد»

bâqdara ب حومهٔ «خوی» -

beyg dara - ب سیه‌چشمه «ماکو»

tajân dara - باشنویه «رضائیه»

۴۴۹ - درین = گود (آذ)

این کلمه در زبان ترکی معمول است وسیاق آن نشان‌میدهد که‌فارسی‌است(؟)

darinsu - ب قره‌آغاج «مراغه» -

darin qal`a ب حومهٔ «رضائیه»

darin kabud -ب‌گرمی«اردبیل»

۴۵۰ - دز dez = دژ، قلعه(آذ)

andezaq-ب مرکزی«مشگین‌شهر»

dezag - گرمی «اردبیل»

۴۵۱ - دز daz = مبدل«دست»

dazgir - ب سلوانا «رضائیه»

دست

pardast lu- ب سنجبد «هروآباد»

dastjerd- ب دهخوارقان «تبریز»

ایضا ب ترکمان «میانه» - ایضا ب ورزقان اهر - dastgir - مرکزی «خیاو»

۴۵۲ - دستار (آذ)

kânidastâr - ب سلوانا«رضائیه»

۴۵۳ - دشت (آذ)

dašt - ب سلوانا «رضائیه» -

buydašt ـ ب حومهٔ « رضائیه » ـ
pol dašt ـ ب « ماکو » ـ dašt
andar tahârem ـ ب شاهرود
« هروآباد » zindašt ـ بصومای
« رضائیه »

۴۵۴ ـ دشمن (آذ)

došmânlu ـ ب ترك « میانه » ـ
došmanlu ـ ب سراسکند « تبریز »

۴۵۵ ـ دل del (آذ)

delgošâ ـ ب کاغذکنان « هروآباد »
bornâdel ـ ب کلیبر « اهر » ـ
toxmdel ـ ب ورزقان « اهر » ـ
par del ـ ب مرکزی « مرند »

۴۵۶ ـ دل dal = مخفف « دله »
و « دلی » = هرزه گرد ـ دیوانه (آذ)
در تبریز دیوانه را dali گویند
dali ـ ب سلدوز « رضائیه » ـ
dali qiz ـ ب ترك « میانه » ـ dali
qoruqei ـ ب « بستان آباد » ـ
dali lar ـ ب مرکزی « اردبیل »
dalow ـ ب حومهٔ « رضائیه »

۴۵۷ ـ دم dom (آذ)

domdoma ـ ب مرکزی « اردبیل »
dembagi ـ حومهٔ « خوی » domow
lu ـ ب گرمی « اردبیل » ـ domboli
ب کاغذکنان « هروآباد »

دم ، dem ، صورت آذری dom (؟)
demnâb ـ ب سراسکند « تبریز » ـ
demqešlâq ب پلدشت « ماکو »

۴۵۸ ـ دم dam = دهنه (آذ)
درخراسان نیز بهمین معنی معمول است
damdol ـ ب شاهرود « هروآباد »
damgoli ـ ب مرکزی « خیاو » ـ
damseqerlu ـ ب مرکزی « اردبیل »

۴۵۹ ـ دو (آذ)

do âb ـ ب اشنویه « رضائیه » ـ
do piya âbâd ب مرکزی « اهر » ـ
do dânga ـ بهوراند « اهر »
do darân ـ ب نمین « اردبیل »
do deh ـ ب سراسکند « تبریز »
do zan ـ ب قره ضیاءالدین ـ (حسین
آباد نیز نامیده میشود)

۴۶۰ ـ دود (آذ)

dudây ـ ب پلدشت « ماکو »

۴۶۱ ـ دور (آذ)

dur bâš ـ ب تکاب « مراغه » ـ
dur ba ـ ب اشنویه « رضائیه »
dur jin ب نمین « اردبیل »

۴۶۲ ـ دوز = دز وحصار (آذ)
bârân duz ـ بحومهٔ « رضائیه »
buy duz ـ ب « خداآفرین » ـ
taxta duzi ـ بحومهٔ « ماکو » ـ
duz duzân ـ ب مرکزی « سراب »

۴۶۳ ـ دوز (از دوختن)
pusxin duz ـ ب سراسکند « تبریز »